حدائق [illegible]

۸۶/۸/۱۶


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب رساله عملیه و فقهیه
مؤلف حسینعلی تویسرکانی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۴۴۸
شماره ثبت کتاب
۲۰۸۶۱۳
۱۷۴۴۸
۲۰۸۶۱۳


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب رساله علمیه و فتوحیه
مؤلف حسینعلی تویسرکانی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۴۴۸
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۰۸۶۱۲
۱۷۴۴۸
۲۰۸۶۱۳



قل للذين كفروا ستغلبون
وتحشرون الى جهنم وبئس المهاد

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد واله اجمعين

وبعد چنين كويد اقل الناس علما وعملا واكثرهم خطأ

وزللا حسن علي التويسركاني كه اين مختصري است

در مهمات احكام ومسائل شرعيه نظر بخواهش

جمعي از برادران دينيه وان مشتمل بر چند باب و

هر بابي مشتمل است بر چند مقصد وعلى الله المعتمد في

باب ومقصد **باب اول** در طهارت است ودران چند

مقصد است **مقصد اول** در بيان احكام ابها است

بدانكه اب يا مطلق است يا مضاف واب مطلق بحسب خلقت

طاهر ومطهر است از حدث وخبث وهركاه با نجاست

ملاقات نمايد پس اكر تغيير بهم رسد يكي از اوصاف

ثلثه

ثلثه او كه رنك وبو وطعم باشد نجس ميشود والا اكر اب قليل باشد

والا پاك است اعم از اينكه اب جاري باشد يا اب كر

يا اب باران يا اب چاه ودر اب جاري وچاه و

باران فرق نيست ميان اينكه بقدر كر باشند يا

نه ومراد باب جاري ابيست كه از زمين بجوشد

وبر روي زمين جاري شود ودر حكم ان است

اينكه از زمين بجوشد وايستاده باشد ومراد باب

قليل ابي است كه ايستاده باشد وكمتر از كر باشد

وكر بحسب وزن هزار ودويست رطل عراقي است

كه بوزن شاه كه عبارت از ششصد مثقال باشد

شصت وچهار من الا بيست مثقال است وبحسب

مساحت سه وجب طول وسه وجب عرض وسه

باز نجس ميشود

عمق است که مجموع بیست و هفت وجب میشود
واحوط زیاد کردن نصف وجب است در هر یک از
طول و عرض و عمق که بنا بر این مجموع چهل و دو وجب
و هفت ثمن وجب میشود بوجب متعارف و هرگاه
شک کند که آب بقدر کر هست یا نه محکوم بکر نیست
مگر در صورتی که کمتر از کر بودن معلوم شده
باشد و الان شک کند که بقدر کر شده یا نه که
محکوم است در این صورت بعدم کریت تا مشخص شود
رسیدن بقدر کر و آب مضاف طاهر است اگر آن
چیزی که آب مضاف از او گرفته میشود طاهر باشد
و مطهر از حدث و خبث نمیباشد و نجس میشود بقلیل
و کثیر او بملاقات نجاست و نجاست از اسفل باعلی

سرایت نمیکند چه در آب مطلق و چه در آب مضاف
و آب مستعمل در رفع حدث اصغر و اکبر طاهر و مطهر است
از حدث و خبث و آب مستعمل در رفع خبث نجس است
علی الاحوط مگر آب استنجا که آن نیز طاهر و مطهر است از
خبث نه از حدث علی الاحوط و آب سؤر تابع حیوانی
است که با او ملاقات کرده در طهارت و نجاست
پس سؤر حیوان طاهر العین طاهر و مطهر است
و سؤر حیوان نجس العین نجس است و آب نجس طاهر میشود
بملاقات کر یا جاری یا باران یا آب چاه بعد از زوال
تغیر اگر متغیر باشد با صدق وحدت عرفیه و احوط
اعتبار امتزاج است و آب مضاف نجس پاک میشود
بمستهلک شدن در آبی که بملاقات نجس نمیشود

بنحوی که آب طاهر بجمیع اجزای آب نجس برسد و آب چاه
بنا بر قول بنجاست آن به ملاقات طاهر میشود با
موری دیگر ولکن چون آن قول ضعیف است لهذا
متعرض آنها نشدیم و هرگاه آب طاهر مشتبه شود
بآب نجس اجتناب از هر دو لازم است و هرگاه شک
کند در نجس شدن آب محکوم بطهارت است همچنان
که هرگاه شک در طهارت نماید بعد از علم بنجاست
محکوم بنجاست است و هرگاه شک کند که آب مطلق است
یا مضاف طاهر است لکن مطهر نیست مقصد دویم
در وضو است و در آن چند مطلب است مطلب اول
در چیزهاییست که وضو از جهت آنها واجب است
واجب است وضو از برای نماز واجب و طواف واجب

و شرط است در آنها نیز و همچنین شرط است
در نماز مستحب و در طواف مستحب شرط نیست و همچنین
واجب است از برای مس کتابت قرآن اگر مس واجب
شود بنذر و شبه آن و همچنین واجب میشود
بنذر و شبه آن و در غیر این مواضع واجب نیست
بلکه مستحب است در مواضع بسیار که آنها را در کتاب
کشف الاسرار و در کتاب فرائض العلوم متعرض
شده ایم و جایز است با وضوی مستحب داخل در نماز
واجب شدن مطلب دویم در بیان چیزهاییست که
باعث و مبطل وضو است و آن بیرون آمدن بول
و غایط و باد است از موضع معتاد یا غیر معتاد و
هرگاه بخلقت اصلی باشد یا آنکه موضع معتاد شده

شود و بموضعی دیکر منفتح شود بلکه هرکاه موضع معتاد
نیز منسد نشود علی الاحوط و هم چنین است خواب
هرکاه غالب شود بر چشم و کوش بلکه هر چیزی که
مزیل عقل شود و رطوبت مشتبه که قبل از استبراء
باشد بنابر احوط و استحاضهٔ قلیله و هم چنین استحاضه
کثیره و حیض و نفاس و مس میت بنابر احوط و جنابت
مبطل هست اما باعث نیست و در جائیکه وضوء
و غسل ثابت است مخیر است در تقدیم تقدیم و تاخیر وضوء
اکرچه تقدیم احوط است و مدار در حصول نواقض
مذکوره بر علم است و ظن کفایت نمیکند اکرچه ظن
قریب بعلم باشد لکن احوط است مطلب سیم در اداب
بیت الخلا رفتن است واجب است در حال تخلی بلکه
درجمیع

در جمیع احوال ستر عورت از ناظر محترم و عورت در مرد
قبل و دبر است و بیضتان است و در زن جمیع بدن است
مکر انقدر که مستثنی شده است و حرام است در حال
تخلی استقبال قبله و استدبار ان بجمیع بدن بنابر
مشهور و احوط الحاق حال استنجا است
بحال تخلی و متعین است شستن مخرج بول باب و
یکدفعه کفایت میکند و دو مرتبه احوط است
و سه دفعه افضل است و هرکاه در مخرج بول
چیزی باشد که مانع باشد از رسیدن اب ببشره
مثل وذی واجب است ازالهٔ ان و هم چنین متعین است
اب در شستن مخرج هرکاه تعدی کرده باشد بمحلی
که معتاد نباشد رسیدن غایط باو بنحوی که استنجا

صدق نکند و هم چنین است هرکاه خارج شود
با غایط نجاستی و در غیر این دو صورت مخیر است
ما بین اب و سنک و سایر چیزهائیکه مزیل نجاست
باشند و احوط اعتبار سه سنک است و در کفایت
یک سنک سه کوشه خلاف است و احوط عدم کفایت
است و حرام است استنجا بمال غیر بدون اذن مالک
و بچیزی که متضرر شود باو دست یا محل و بچیزی
که واجب است احترام او در شریعت و هم چنین حرام است
استنجا بسنک مستعمل نجس و با استخوان و سرکین و مطعومات
و بچیزهای لغزنده بنابر احوط مطلب چهارم در احکام
وضوء است واجب است در وضوء چند چیز اول نیت
و کفایت می کند قصد وضو قربة الی الله و قصد وجوب
وندب

وندب و دفع حدث و استباحه لازم نیست اکرچه
احوط است و قصد ریا مبطل است اکرچه بعضیه
قصد قربت باشد دوم شستن روست از رستنکاه
موی سر تا اخر ذقن بحسب طول و بحسب عرض انچه
احاطه نماید باو انکشت ابهام و وسطی و زاید بر این
واجب نیست و واجب است در ان ابتدا باعلی بلکه انتهاء
باسفل بنابر احوط سیم شستن دستها است از مرفق تا
اخر سر انکشتان و واجب است در ان نیز ابتدا باعلی
بلکه انتها باسفل علی الاحوط و مرفق مفصل استخوان
بازو و ذراع است چهارم مسح سر است و مسمی در وی
کفایت می کند و احوط بلکه افضل مقدار سه انکشت
است پنجم مسح دو پا است و مسمی در وی عرضا کفایت

می‌کنند و طول آن سر انگشتان تا بلندی که در ظهر
قدمین است که تعبیر از آن بکعب می‌شود و واجب است
در مسح سر و رجلین که ببقیهٔ رطوبت باطن دست
باشد و اگر در دست رطوبت باقی نمانده از سایر مواضع
وضو اخذ نماید و در مسح سر و رجلین ابتدا باعلی لازم
نیست ششم ترتیب است باین نحو که اول شستن روی
بعد از آن شستن دست راست و بعد از آن شستن دست
چپ و بعد از آن مسح سر و بعد از آن مسح پاها را بعمل
آورد و احوط آن است که پای راست را مقدم بر پای
چپ بدارد هفتم موالات است و آن اینست که شروع بعضو
لاحق نماید قبل از جفاف تمام سابق هشتم طهارت
آب وضو است نهم مباح بودن آب وضوء است دهم

طهارت

طهارت محل وضوء است یازدهم مباح بودن
محل وضوء است بنابر احوط دوازدهم مباح بودن
ظرف آب وضوء است بنابر احوط سیزدهم مباح بودن
محل ریختن آب وضوء است بنابر احوط چهاردهم
مباشرت افعال وضوء است پس استنابت در غیر
مع الامکان جایز نیست و هرگاه ممکن نشود دیگری
از برای او بعمل بیاورد افعال وضو را صحیح است
و هرگاه در محل وضوء جبیره باشد و شستن یا مسح
کردن آن ممکن نباشد بکندن جبیره یا غیر آن مسح
بر آن جبیره نماید و اگر محل جبیره گشوده باشد احوط
آن است که کهنه پاکی بر آن گذارده و مسح بر آن نماید
و هرگاه متعذر شود از مسح بر جبیره اکتفا کند بغسل

یا مسح موضع صحیح و هرگاه نیز متعذر شود واجب است
تیمم و همچنین واجب است تیمم هرگاه عضو مریض
باشد مثل چشم درد و هرگاه ناخوشی سلس البول
داشته باشد احوط آن است که از برای هر نمازی
یک وضو بگیرد اگر چه اقوی جواز اکتفا بیک وضوء است
و هرگاه مبطون در اثنای نماز حدث از او صادر
شود وضو بگیرد و نماز را تمام کند و احوط آن است
که بعد از تمام از سر گیرد نماز را و هرگاه یقین بحدث
داشته باشد و شک در وضو لازم است که وضو
بگیرد و اگر یقین بوضو داشته باشد و شک در حدث
بر او چیزی نیست و با آن وضو می‌تواند که نماز کند
و اگر یقین بهر دو داشته باشد و نداند که کدام سابق است

لازم است

لازم است که وضو بگیرد و اگر شک در افعال وضوء
نماید با بودن عضو مشکوک فیه را بعمل آورد بنحوی
که ترتیب و موالات بعمل بیاید و هرگاه شک بعد از
فراغ از وضوء نماید شک را اعتبار ندارد و همچنین
هرگاه کثیر الشک باشد **مقصد سیم** در احکام غسل
است بدانکه غسل واجب هفتم بشش قسم است
اول غسل جنابت دویم غسل حیض سیم غسل استحاضه
چهارم غسل نفاس پنجم غسل مس میت ششم غسل میت
پس کلام در اینجا در چند مطلب است **مطلب اول**
در غسل جنابت است بدانکه جنابت حاصل می‌شود
بدو چیز اول بدخول حشفه در قبل یا دبر زن یا
مرد بلکه سایر حیوانات علی الاحوط اگر چه انزال هم نشود

دویم انزال منی بهر نحو که باشد وغسل جنابت بلکه
هر غسلی بدو قسم است اول ترتیبی ست باین نحو که
اول سر را بشوید بعد طرف راست را بعد طرف چپ را
واحوط این است که گردن را با سر بشوید وبعد با طرف یمین
نیز بشوید وعورتین را با طرفین بشوید یا انکه نصف را
با طرف راست ونصف انرا با طرف چپ بشوید ولازم است
تحصیل یقین بوصول اب بجمیع بشره واحتمال کفایت نمیکند
دویم غسل ارتماسی است باینحو که یکدفعه عرفیه
به نیت غسل بزیر اب رود ونیت تدریجی یا انی
در غسل ارتماسی ضرور نیست اگرچه اقوی جواز هر دو است
واحوط جمع مابین انها است ودر غسل بیرون امدن
از اب لازم نیست لکن احوط است ودر غسل ترتیبی

موالات

موالات ضرور نیست پس جایز است که عضوی را
در صبح بشوید وعضو دیگر را ظهر وعضو دیگر را
عصر ودر غسل شرایطی چند هست که در وضوء
مذکور شد وحرام است بر جنب قرائت سورهای
سجده دار ولبث در مساجد وگذشتن در مسجد الحرام
ومسجد مدینه ومس کتابت قران یا چیزی که اسم خدا
یا انبیا یا ائمه در او باشد علی الاحوط مطلب دویم
در غسل حیض است بدانکه خون حیض غالبا خونیست
سیاه وگرم وتازه با قوام که بقوت بیرون می اید و
بوی بدی دارد وهر خونی که دختر پیش از نه
سالگی به بیند خون حیض نیست وهم چنین هرگاه
بعد از سن یائسه به بیند خون حیض نیست وحد یائسه

در غیر قرشیه اکمال پنجاه سال هلالی است ودر قرشیه اکمال
شصت سال هلالی است واقل حیض سه روز است و
واکثر ان ده روز است واقل پاکی مابین دو حیض
نیز ده روز است وهر خونی که از زن بیرون اید
وممکن باشد که حیض باشد ان حیض است پس بمجرد
دیدن خون ترک عبادت می کند چه ذات العادة
باشد یا نه وچه بصفت حیض باشد یا نه بنابر مشهور
یا مبتدئه یا مضطربه باشد وچه در ایام عادت باشد یا نه
واحتیاط تمام امکن خوب است وهر خونی که بده
یا کمتر از ده منقطع شود جمیع حیض است واگر پیش
کمتر از ده منقطع شود استبرا نماید باین نحو که
پنبه را بخود برداشته بیرون اورد هرگاه ملوث
بخون نباشد پاک شده است واگر ملوث باشد حیض است

واستظهار

واستظهار واحتیاط بنماید بترک عبادت تا قطع
خون یا گذشتن ده روز اگرچه ذات العاده
باشد واگر خون از ده تجاوز نمود پس اگر ذات
العاده است عادة را حیض حساب می کند وباقی را
استحاضه واگر مبتدئه یا مضطربه است در ان
تفصیلی است وچون اغلب زنها ذات العاده می باشند
متعرض احکام مبتدئه ومضطربه نشدیم ودر ذات العاده
نیز مسایل چند هست که ذکر انها مناسب این مختصر
نیست واگر اراده در کشف الاسرار متعرض شده ایم و
حرام است بر حایض انچه بر جنب حرام است وان
قبل مذکور شد وهم چنین حرام است وطی حایض نزد
وان برای ان کفاره معینه وارد شده است

و در وجوب و استحباب آن خلاف است و قول بوجوب
احوط است اگر چه اقوی عدم وجوب است مطلب سیم
در استحاضه است و آن بر سه قسم است قلیله و متوسطه
و کثیره قلیله آنست که چون موافق متعارف ما بین
زنان پنبه را بخود برداشته خونی که در محل است
ظاهر پنبه را ملوث نماید و توی پنبه را فرا نگیرد
که بطرف دیگر پنبه برسد لکن از پنبه بخارج
سرایت نکند و بکهنه نرسد و کثیره آن است که
از پنبه بکهنه سرایت نماید اما استحاضه قلیله
پس آن باعث غسل نمیشود بلکه باعث وضو میشود
از برای هر نمازی و اما استحاضهٔ متوسطه پس
در آن غسل لازم است از برای نماز صبح و وضو

مطلب سیم

و متوسطه آنست که توی پنبه را فرو گیرد و از آن بطرف ظاهر پنبه برسد

از برای

از برای سایر نمازها و استحاضه کثیره در آن یک غسل
لازم است از برای صبح و یک غسل از برای نماز ظهر و
عصر و یک غسل از برای نماز مغرب و عشا و احوط
وضو است از برای هر نمازی در کثیره و از برای
نماز صبح در متوسطه مطلب چهارم در نفاس است
بدانکه خون نفاس خونی است که با ولد می آید بعد
از آن بی فاصله یا با فاصله هرگاه اکثر نفاس میان
بین فاصله نشود و اقل نفاس را حدی نیست و
میتواند شد که یک لحظه باشد پس بعد از آن باید
غسل نموده نماز کند و در اکثر نفاس خلاف است
مشهور آنست که اکثر آن مانند اکثر حیض ده روز است
هرگاه زیاد بر آن استحاضه است و هرگاه در اول ولادت

مطلب چهارم

خون دید و دیگر ندید همان را نفاس محسوب میدارد
و هم چنین هرگاه در روز دهم مثلا دید همان را نفاس
قرار میدهد و اگر اول دید و دهم نیز دید معروف
ما بین الاصحاب آنست که مجموع نفاس است و آنچه
بر حایض حرام است بر زن صاحب نفاس نیز حرام است
مطلب پنجم در غسل مس میت است بدانکه هرگاه
مس کند میت را بعد از سرد شدن و بعد از سرد شدن
تمام بدن و قبل از غسل دادن واجب است که غسل نماید
و لازم نیست غسل بمس میتی که بعد از موت غسل داده
نمیشود مثل شهید و هرگاه با رطوبت ملاقات نماید
علاوه بر غسل شستن موضع ملاقات نیز لازم است
علی الاحوط و هرگاه مس کند جزئی را که جدا شده و حلول

مطلب پنجم

نکرده

نکرده باشد مثل مو و ناخن غسل لازم نیست و هرگاه
قطعه از بدن انسان بریده شده باشد و مس آن
نماید پس اگر مشتمل بر استخوان باشد غسل دادن او لازم است و الا فلا
و غسل میت چون متعلق باموات است او را متعرض
نشدیم و هرگاه بر ذمه مکلف غسلهای بسیار باشد
مثل جنابت و حیض و مس میت می تواند که همه را
بیک غسل بجا بیاورد و احوط این است که نیت همه را
بکند اگر خواهد که مجزی از همه باشد و غیر از این
شش غسل دیگر غسلی لازم نیست بل مستحب است در مواضع
بسیار و اینها در کشف الاسرار متعرض شده ایم و خلاف
کرده اند که بغسل مستحب میتوان داخل در نماز شد
یا نه احتیاطا عدم جواز است مقصد چهارم

مقصد چهارم

در احکام تیمم است بدانکه تیمم واجب میشود بعدم تمکن
از استعمال اب باین معنی که اب موجود نباشد یا
موجود باشد لکن از استعمال اب خوف ضرر داشته
باشد بر مال یا جان خود یا جان صاحب نفس محترمه
یا خوف فوت صلوة داشته باشد و کیفیت تیمم
باین نحو است که اولا کف دستها را باهم بر زمین زند
و بعد از ان مسح پیشانی و جبین و ابرو نماید علی الاحوط
بباطن کف دستها و بعد از ان مسح ظاهر دست راست
را نماید از بند دست تا سر انگشتان بباطن دست چپ
و بعد مسح ظاهر دست چپ را نماید از بند دست تا سر
انگشتان بباطن دست راست و واجب است در تیمم
قصد قربت و قصد بدلیت از وضو یا غسل لازم نیست
لکن

لکن احوط و اظهر اکتفا بیک ضربت است از برای
بدل از وضو یا غسل لکن احوط دو ضربت است
خصوصا در بدل از غسل باین نحو که یکمرتبه دستها را
بر زمین زند و بان مسح پیشانی و جبین نماید
و یک مرتبه دستها را بر زمین زند و بان مسح ظاهر
دستها را نماید و احوط از این جمع مابین تیمم بیک
ضربت و دو ضربت است و همچنین واجب است
در تیمم ترتیب بنحوی که ذکر شد و موالات یعنی
پی در پی اعضا را مسح نماید عرفا و واجب است
که اعضا را از بالا بپایین مسح نماید و ایضا لازم است
که ان چیزی که تیمم باو میکند طاهر باشد و جایز
التصرف باشد باین معنی که غصبی نباشد و واجب است

این که مواضع مسح طاهر باشد و خود مباشر تیمم
شود با امکان و هرگاه خود عاجز باشد باید که
غیر خود مباشر شود و در این صورت خود مباشر
نیت شود و احوط اعتبار علوق است در تیمم باینحو
که قلیلی از خاک در دست باقی مانده باشد که باو
مسح پیشانی نماید و جایز نیست تیمم با وجود حایل
بین ماسح و ممسوح یا مابین دست و خاک و احوط
اعتبار استیعاب در ماسح اگرچه اظهر عدم وجوب است
و در جواز تیمم در سعه وقت خلاف است اقوی جواز است
مطلقا اگرچه عذر مرجو الزوال باشد و احوط تاخیر است
تا ضیق وقت مطلقا اگرچه عذر مرجو الزوال نباشد
و جایز است که بیک تیمم نمازهای بسیار را بکند
و جایز است

و جایز است از برای نماز قضا تیمم کردن هر وقت
که خواهد و همچنین از برای نافله مبتدئه و
مرتبه هر وقت که خواهد که نافله کند جایز است
که تیمم نماید و همچنین از برای سایر نمازهای
واجبی و سنتی و جایز است تیمم از برای هر چیزی که
وضو یا غسل از برای ان جایز است و هرگاه بعد از تیمم
و قبل از دخول در صلوة متمکن از وضو یا غسل
شود تیمم باطل است و هرگاه بعد متعذر شد لازم است
اعاده تیمم و هرگاه بعد از فراغ نماز متمکن شود اعاده
نماز لازم نیست و همچنین هرگاه بعد از دخول در نماز
باشد علی الاقوی و احوط اتمام و اعاده است و هرگاه
جنب تیمم کرد بعد محدث شد بحدث اصغر یا اکبر

کنایت می‌کند اما اینک تیمم بدل از غسل علی الاقوی
و جایز است تیمم بخاک خالص بلا اشکال و همچنین
هرگاه خاک خالص ممکن نشود تیمم بغبار و سنگ
جایز است و هرگاه غبار و سنگ هر دو جمع شوند
احوط جمع است و هرگاه هیچیک از اینها ممکن نشود تیمم
بگل جایز است اگر ممکن نشود خشکانیدن آن و تیمم بگل
مثل تیمم بخاک است و هرگاه سنگ و گل هر دو جمع شوند
احوط جمع است و ظاهر این است که تیمم بسنگ و سنگ
ریزه نیز جایز باشد بلکه دور نیست جواز تیمم
بسفال و ایضا نوره و گچ و خود نوره و گچ و لکن
هرگاه چیزهای دیگر غیر آن خاک که ذکر شد ممکن شود
احوط جمع است و جایز است تیمم بخاک فرما دیکه
علم

علم بنجاست آن نداشته باشد و همچنین جایز است
تیمم بخاکی که بآن تیمم کرده باشند و جایز
نیست تیمم بمعادن و مثل آنها و اشنان و چیزهائی
که ارض بر آنها صدق نکند و نه بچیزی که
مغصوب یا نجس باشد و همچنین جایز نیست
تیمم بخاکستر غیر زمین و احوط ترک نمودن
تیمم بخاکستر زمین است و مکروه است تیمم
بزمین شوره زار و هرگاه چیزهای که ذکر شد
ممکن نشود ساقط میشود تیمم و نماز هر چند
ممکن شود برفی که بتوان با او وضو گرفت یا غسل
کرد **مقصد ششم** در بیان نجاسات و احکام
آنها است بدانکه نجاسات چند چیز است اول و دوم

مقصد

بول و غایط است از حیوانی که ماکول اللحم نباشد
و صاحب خون جهنده باشد و در فضلات طیور
غیر ماکول اللحم اشکال است احوط اجتناب است
سیم منی است از حیوانیکه صاحب نفس سائله باشد
اگر چه ماکول اللحم باشد چهارم میته حیوانی است
که صاحب نفس سائله باشد چه انسان باشد
یا غیر انسان لکن در انسان بعد از سرد شدن آن پیش
از غسل دادن بلکه پیش از سرد شدن و بعد از مردن
علی الاحوط و اجزاء میته نیز نجس است هرگاه از اجزائی
باشد که حیوة در او حلول کرده باشد و احوط اجتناب است
از اجزای صغاری که از انسان جدا میشود مثل اجزائی
که از لب منفصل میشود پنجم خون است از حیوانی
که نفس

که نفس سائله داشته باشد چه ماکول اللحم باشد یا غیر
ماکول اللحم مگر خونیکه در ذبیحه باقی میماند بعد از
بیرون آمدن قدر متعارف که آن طاهر است و
لازم نیست اجتناب از خونیکه مشتبه شود بخون
نجس و معلوم نباشد که طاهر است یا نجس ششم و هفتم
سگ و خوک است صحرائی و اجزای آنها نیز نجس است
اگر چه جزئی باشد که حیوة در آن حلول نکرده باشد
هشتم هر چیزی است که مسکر مایع بالاصاله باشد مثل
شراب و غیر آن نهم فقاع است و آن از جو بعمل می‌آید
و معتبر در آن صدق اسم است در عرف و در نجاست
عرق جنب خلافست و احوط نجاست است دهم کافر است
چه اصلی باشد چه مرتد فطری یا ملی باشد چه کتابی

باشد و چه غیر کتابی و طریق در شناختن کافر
اینست که اقرار به وحدانیت خداوند عالمیان و اقرار
به رسالت جناب پیغمبر خدا نداشته باشد یا آنکه
منکر ضروری از ضروریات دین باشد و اجزاء
کافر نیز نجس است اگرچه حیوة در او حلول نکرده
باشد و اقوی نجاست اولاد کفار است و اظهر
طهارت مخالفین است و عدم نجاست یازدهم
و دوازدهم عرق جنب از حرام و عرق شتر جلاله است
و احوط الحاق هر حیوان جلال است و بعضی ملحق نموده اند
مسوخات را و آن احوط است اگرچه اظهر طهارت است
و غیر از آنچه ذکر شد نجس نیست مگر اینکه ملاقات
با یکی از نجاسات مذکوره نماید با رطوبت مؤثره و لازم
نیست

نیست اجتناب از نجاسات لنفسها بلکه مستحب است
و واجب است ازاله نجاست از رخت و بدن از
جهت نماز و طواف واجبی و شرط است در آنها بلکه
شرط است در هر نمازی اگرچه مندوب باشد و همچنین
شرط است در تشهد منسی و سجده منسیه و در
سجده سهو احوط اشتراط است و همچنین واجب است
ازاله نجاست از مسجد هرگاه متعدیه باشد و در
غیر متعدیه احوط ازاله است و ملحق میشود بمسجد
در این حکم قرآن و ضرایح مقدسه بلکه هر چیزی که
احترام آن در شرع واجب باشد و همچنین واجب است
ازاله نجاست از اوانی و ظروف و فروش و غیر آنها
از جهت استعمال آنها در چیزی که معلوم است اشتراط

استعمال آن بطهارت و در چند موضع ازاله نجاست
لازم نیست بلکه معفو است اول خون قروح و جروح
اگرچه بسیار باشد مادامی که خون بالمره منقطع
نشود و این خون معفو است از کسیکه صاحب قروح
و جروح باشد و از غیر آن معفو نیست دوم خونی است
که کمتر از درهم باشد در رخت یا بدن و این
در غیر خون حیض و نفاس و استحاضه است و
در غیر خون نجس العین و غیر ماکول اللحم است زیرا
که در اینها خون کمتر از درهم معفو نیست و در
مقدار درهم خلاف است بعضی تحدید کرده اند
او را بگودی کف دست و بعضی بابهام علیا و
بعضی بسبابه و احتیاط اقتصار بر اقل است سیم
چیزی

چیزی است که نماز در آن تمام نشود چه لباس باشد
یا جز لباس که هرگاه نجس باشد نماز در آن جایز
است و هرگاه عمامه بپیچد یا قبا ته کرده نجس
شود و نماز در آن تمام شود جایز نیست نماز
در آن چهارم لباس زن تربیت کننده طفل است
که هرگاه نجس شود و یک جامه داشته باشد کفایت
می کند او را شستن روزی یک دفعه و بهتر آن است
که در آخر روز باشد و در ما بقی معفو است [illegible]
در شستن بول از رخت و بدن دو دفعه هرگاه
شسته شود به آب قلیل و در آب جاری یک دفعه
کفایت می کند و در آب کر احوط دو دفعه است
اگرچه اظهر کفایت یک دفعه است و در بول رضیع

کفایت می کند بیختن آب بجوی که مستوعب نجس شود
و در سایر نجاسات یکدفعه شستن کفایت می
کند اگرچه بآب قلیل باشد واین در غیر ظروف است
اما در ظروف پس واجبست در شستن آنها
سه دفعه بآب مکرر در ولوغ کلب که در آن باید
یکمرتبه اول بخاک شسته شود و دو دفعه دیگر
بآب و مکرر در ولوغ خوک و موت یک نوع از
موش است که اورا جرذ مینامند که در آنها واجب است
که هفت دفعه شسته شود واحوط عدم فرقست
در این میان آب قلیل و جاری و کر و واجبست
در تطهیر نجاسات ازاله عین نجاست نه رنگ و نه
بو و معروف ما بین اصحاب اعتبار فشردن است

در چیزی که آب

در چیزی که آب در او نفوذ میکند و آن احوطست
هم چنانکه احوط اعتبار ورود مطهرست بر نجس
هرگاه بآب قلیل شسته شود و هرگاه موضع نجس مشتبه
شود بموضع طاهر واجبست که جمیع هر دو موضع
شسته شود و هم چنین هرگاه لباس طاهر مشتبه
شود بلباس نجس و هرگاه تطهیر ممکن نشود و لباس
دیگر یافت نشود با هر دو نماز کند و هرگاه یک لباس
نجس داشته باشد و تطهیر ممکن نشود و لباس دیگر نیز
ممکن نشود برهنه نماز کند و اگر خوف ضرر داشته
از سرما مثلا با لباس نجس نماز کند و قضاء و اعاده
بر او لازم نیست و هرگاه با نجاست رخت یا بدن نماز
کند عالما عامدا لازم است بر او قضا و اعاده و هم

چنین هرگاه عالم بنجاست بود و فراموش کند آنرا
و با او نماز کند بنا بر مشهور ما بین اصحاب و هرگاه
جاهل بنجاست بود و بعد از نماز عالم گردید
قضا و اعاده بر او لازم نیست و هرگاه در اثنای
نماز مطلع بر نجاست ثوب یا بدن گردید پس هرگاه
نجاست را میدانست قبل از نماز و در اثنای نماز
متذکر شد نماز را اعاده کند و هم چنین است هرگاه
در اثنای نماز علم بهم رساند باینکه نجاست قبل
از نماز بوده و اما هرگاه احتمال برود که نجاست
در اثنای نماز عارض شده باشد پس هرگاه ممکن است
تطهیر یا تبدیل بدون فعل منافی تطهیر یا تبدیل کند
و نماز را تمام کند و هرگاه این ممکن نیست نماز را

اعاده

اعاده نماید **مقصد ششم** در بیان مطهرات است و آن چند
چیز است اول آب است و آن مطهر هر چیزیست که قابل تطهیر
باشد بنحوی که مذکور شد دویم آفتابست و آن طاهر
میکند حصیر و بوریا را از منقول و هر چیز غیر منقول را
مثل زمین و چیزهایی که از زمین میروید مادامی
که در محل خود باقی باشد و هم چنین است حکم دیوار
و سقف و در و پنجره و درسی و سطوح و سنگ
و خاک و ریگ و میوه مادامی که در درخت است
اگرچه زمان چیدن او شده باشد و شرط است در
مطهریت آفتاب که بخشکاند او را آفتاب بعد از زوال
عین نجاست با آفتاب یا غیر آن پس هرگاه آفتاب بر او
بتابد و نخشکاند او را پاک نمیشود و هم چنین هرگاه

بخشکد بواسطهٔ تابیدن آفتاب وباد تند علی الاحوط
وباد قلیلی که منفک نیست از آفتاب از آن غالبا مضر
نیست و هرگاه ظاهر و باطن نجس شود و آفتاب بر ظاهر
بتابد و ظاهر و باطن هر دو را بخشکاند هر دو پاک می
شود ششم زمین است وآن پاک میکند ته قدم وته
نعلین را هرگاه نجس شد به راه رفتن و مالیدن بزمین
بنحوی که عین نجاست زایل شود واحوط راه رفتن
است بقدر پانزده ذراع وهم چنین پاک میکند
هرچیزی را که وقای پا باشد وهم چنین ته عصای اعرج
وناوی زمین گیر یا کعبان وته نیزه وعصا و
عراده را واحوط اشتراط طهارت وجفاف ارض است
بلی زمین نجس وزمین تر پاک نمیکند علی الاحوط
دفن

دفن نبت در زمین میان خاک وسنگ و دیگ و
آجر ونحو آن چهارم استحاله است وآن متبدل شدن
حقیقت نجس یا متنجس است بحقیقتی دیگر که طاهر است مثل اینکه
عذره متبدل بکرم شود وآب نجس متبدل ببول حیوان
ماکول اللحم شود وهکذا پنجم اسلام است که آن مطهر
کافر است وهمچنین مطهر سایر اجزای او است
از مو وناخن وآب دهن وآب دماغ ونحو آنها واحوط
اجتناب از عرقیست که باقی باشد در حین اسلام واطفال
کفار بعد از اسلام پدر یا مادر محکوم بطهارت شدند ششم
نقص است یعنی کم شدن در آب انگور یکجوش دیده است
بقدری که دو ثلثان تمام شود وآن مطهر ثلث مابقی است
هفتم کهنه وسنگ وسایر اجسامیکه مزیله نجاست

که آن مطهر محل استنجا است بنحوی که ذکر شد هشتم زوال
عین نجاست از بواطن واز حیوانات نهم غیبت است
وآن مطهر محقق غایب است با احتمال طهارت بنابر مشهور
واحتیاط مطلوبست در شریعت دهم انتقال است الا
وآن مطهر رطوبتیست که باقی میماند بعد از فشردن
بنابر قول بنجاست غساله یازدهم استبراء است بعد از
بول وبعد از جنابت وآن مطهر رطوبت مشتبه است
که بعد از استبرا بیرون می آید بنابر قول باینکه رطوبت
مشتبه قبل از استبراء محکوم بنجاست است دوازدهم
بیرون آمدن خون بقدر متعارف است از ذبیحه
وآن مطهر آن خونیست که باقی میماند در ذبیحه **خاتمه**
در احکام اوانی وظروف بدانکه جایز نیست استعمال
ظروف

خاتمه

ظروف طلا ونقره در اکل وشرب وغیر آنها بنابر مشهور
وآن احوط است واحوط بطلان وضو وغسل است از آنیه
طلا ونقره اعم از آنکه ظرف منحصر باشد بآنها یا نباشد
چنانچه احوط اجتناب است از سر قلیان طلا ونقره
وقاب ساعت وته پاک دان ونحو آنها از چیزهائیکه
ظرفا محسوب شود عرفا بلکه احوط اجتناب است از مفضض
وبالخصوص از موضع مفضض ومطلا وجایز است
استعمال ظروف غیر از طلا ونقره اگرچه از جواهر نفیسه
باشد مادامیکه غصبی ونجس نباشد وجایز نیست استعمال
جلد میته وجلد غیر ماکول اللحم هرگاه تذکیه شده باشد
استعمال آن جایز است هرچند که دباغی نشده باشد **باب دوم**
در نماز است ودر آن چند مقصد است **مقصد اول**

باب
مقصد

اول

در مقدمات است و در آن چند فصل است **فصل اول**
در عدد نماز واجب است بدانکه نماز واجب بر هفت قسم
است نماز یومیه و نماز جمعه و نماز عیدین و نماز
طواف و نماز آیات و نمازی که بر شخص لازم میشود بسبب
امر خارج مثل نذر و عهد و یمین و استیجار و فوت پدر
و نماز یومیه پنج نماز است ظهر و عصر و مغرب و عشا و
صبح و مجموع هفده رکعت است در حضر دو رکعت صبح و سه
رکعت مغرب و ما بقی هر یک چهار رکعت است و در سفر
و خوف از هر چهار رکعتی دو رکعت کم میشود **فصل دویم**
در اوقات نمازهای یومیه است و وقت نماز ظهر
و عصر از اول زوال شمس است تا وقت مقدار چهار رکعت
از اول وقت مختص بظهر است و مقدار چهار رکعت

مغرب لکن م

از آخر

از آخر مختص بعصر است و وقت مغرب و عشا از اول
ذهاب حمرهٔ مشرقیه است از بالای سر تا نصف شب
لکن مقدار سه رکعت از اول وقت مختص مغرب است
و مقدار چهار رکعت از آخر وقت مختص عشاء است
و هرگاه تا نصف شب نماز مغرب و عشا را نکرد
احوط اینست که قبل از طلوع فجر بکند و تاخیر نیندازد
و وقت نماز صبح از اول طلوع صبح صادق است تا
طلوع آفتاب و شناخته میشود زوال شمس بچند چیز
از آنجمله میل نمودن آفتاب بجانب ابروی راست
از برای کسیکه روی بنقطه جنوب بایستد و این
تقریبی است نه تحقیقی و همچنین بزیاد شدن سایه
شاخص بعد از کم شدن آن و این در غالب بلاد و غالب

احوال است و در بعض اوقات بعض بلاد مثل مکه
بحادث شدن سایه است بعد از معدوم شدن آن
و این در حالتی است که آفتاب بسمت الراس بلد در آن
روز عبور کند و شناخته میشود وقت مغرب ببرطرف شدن
سرخی که در سمت مشرق بهم میرسد و گذشتن آن
از سمت راس و شناخته میشود نصف شب بگذشتن
ستارههائی که اول مغرب طلوع می کنند از سمت راس
و شناخته میشود صبح صادق بسفیدی که در عرض افق
پهن میشود و جایز نیست تاخیر نماز از اوقات مذکوره
و همچنین تقدیم جایز نیست پس هرگاه نماز را قبل از
دخول وقت بکند نماز او باطل است و همچنین هرگاه
نماز را در وقت بکند باعتقاد اینکه هنوز وقت

داخل

داخل نشده علی الاحوط و هرگاه فراموش نمود مراعات
وقت را و نماز را در وقت کرد صحیح است و جایز نیست
اعتماد بظن در دخول وقت با تمکن از تحصیل علم هر چند
ظن از اذان مؤذن ثقه یا قول عادل واحد باشد علی
الاحوط و هرگاه از قول عدلین باشد معتبر است و هرگاه
علم ممکن نباشد اعتماد بر ظن جایز است و احوط تاخیر
نماز است تا آنکه علم حاصل شود و هرگاه اعتماد بظن
معتبر کرد بعد خلاف آن مشخص شد پس هرگاه تمام نماز
را قبل از وقت کرده است اعاده لازم است و هرگاه
بعضی از آن در وقت واقع شده است اگر چه جزء آخر
باشد صحیح است و هرگاه مشغول بنماز عصر یا عشا شد
قبل از نماز ظهر یا مغرب پس هرگاه متذکر شود در حال

که در اثنای نماز است عدول می‌کند بنماز ظهر یا مغرب
باین معنی که نیت اینها میکند و هرگاه متذکر شود بعد
از نماز پس هرگاه نماز در وقت مختص بنماز سابق
واقع شده تماما باطل است و هرگاه در وقت مشترک
بوده یا هنوز فارغ نشده که وقت مشترک داخل شده
نمازش صحیح است و نماز سابق را بجا می‌آورد و هرگاه بقدر
پنج رکعت از آخر وقت ادراک کند هر دو نماز ادا داشت
و کسیکه نماز قضا بر ذمه داشته باشد نماز ادا را می
تواند کرد که در اول وقت بجای بیاورد و همچنین کسیکه
نماز واجبی بر ذمه داشته باشد نماز مستحبی میتواند که
بکند بنابر اقوی و احوط ترک است

فصل سیم در قبله است

و آن کعبه معظمه است از برای کسیکه مکی باشد و یا

محاذات

سیم

محاذات آن شل اهل مکه و جهة و سمت واست از
برای کسیکه دور باشد و مکی نباشد و یا محاذات
و در تحصیل قبله علم معتبر است و مظنه کفایت
میکند با امکان علم و اگر علم ممکن نباشد مظنه
معتبر است و هرگاه مظنه نیز ممکن نشد احوط
اینست که چهار نماز بچهار سمت بکند اگر چه اکتفا
بیک نماز در یک سمت خالی از قوت نیست و جایز نیست
که نماز واجبی را عالما عامدا بغیر قبله کردن و هرگاه
نماز بغیر سمت قبله کرد پس هرگاه نماز کرد ما بین
مشرق و مغرب واقع شده نمازش صحیح است و اعاده
و قضا بر او لازم نیست و اگر در اثنای نماز مطلع
شد منحرف بشود بسوی قبله و هرگاه نماز پشت

بقبله واقع شود یا در نفس مغرب و مشرق نماز باطل است
و اعاده لازم است و قضا لازم نیست اینها در
صورتیست که ظن بقبله از برای او حاصل شود
و بعد خلافش منکشف شود و هرگاه عامدا عالما
باشد نماز باطلست مطلقا و احوط الحاق ناسی
و جاهلست بعامد **فصل چهارم** در لباس مصلی است
جایز نیست نماز در جلد میته اگر چه از ماکول اللحم
باشد و همچنین در سایر اجزای آن که حیوة
در آن حلول کرده باشد و اگر حیوة حلول نکرده
باشد پس هرگاه از ماکول اللحم باشد نماز جایز است
و اگر از غیر ماکول اللحم باشد نماز جایز نیست و
در آنچه ذکر شد فرق نیست مابین آنکه نماز
دراقهام

در اقهام شود یا نه و یا آنکه ملبوس یا محمول و همچنین
من في بيت ما بين ميته ذى النفس يا غير آن على
الاحوط و هرگاه میته گوشتی نداشته باشد مثل
پشه نماز در آن عیب ندارد و همچنین جایز نیست
نماز در اجزاء حیوان غیر ماکول اللحم اگر چه مذکی
باشد بنحوی که در اجزاء میته ذکر شد و هرگاه نماز
کرد در اجزای میته یا غیر ماکول اللحم اعاده لازم است
اعم از آنکه عمدا باشد یا سهوا از روی جهالت باشد
یا از روی فراموشی بلکه اعاده لازم است هرگاه
نماز کند با چیزی که احتمال بدهد که از اجزای
میته یا غیر ماکول اللحم باشد و جایز است نماز با
اجزاء خز و سنجاب و در حواصل اشکال است و احوط

لباسیکه حرام باشد پوشیدن آن از غیر جهت غصب
مثل لباس شهرت و مثل لباس مرد که زن بپوشد
و بالعکس علی الاحوط و همچنین جایز نیست نماز
در لباس نجس بتفصیلی که سابقا بیان شد و واجبست
در حال نماز ستر عورت و آن در مرد قبل و دبر است
و بیضتانست و در زن جمیع بدن است پس ستر جمیع
بدن زن لازم است سوای صورت و کفین و
قدمین که ستر اینها لازم نیست **فصل پنجم**
در مکانست بدانکه جایز است نماز در هر مکانی
که نجاست متعدیه نداشته باشد و مغصوب نباشد
پس هرگاه نماز کند در مکانیکه نجاست متعدیه
باشد بنحوی که تعدی نماید بلباس مصلی یا بدن آن
ناید

ناید بر تقدیر معفو نماز او باطل است و همچنین
هرگاه نماز کند در مکان مغصوب عالما عامدا
مختارا و جایز نیست سجده کردن در مکانیکه
نجس باشد اگر چه نجاست متعدیه نباشد و همچنین
جایز نیست سجده کردن بر غیر زمین یا آنچه از زمین
میروید و اما سجده بر اینها جایز است بشرط آنکه خوردنی
و پوشیدنی نباشد و همچنین سجده بر معادن
جایز نیست مثل طلا و نقره و فیروزه و زنج و عقیق
و نحو اینها و سجده بر کاغذ جایز است اگر چه نوشته
باشد بشرط آنکه سجده بر غیر نوشته واقع شود
فصل ششم در اذان و اقامه است و اظهر
استحباب هر دو است در جمیع نمازهای واجبه یومیه

منع است و هم چنین جایز نیست نماز در حریر محض
از برای مرد در حال اختیار و جایز است در حال
اضطرار و در حال حرب و در مخلوط با غیر حریر
بنحوی که خلیط مستهلک نباشد بنحوی که او را حریر
بنامند و همچنین جایز است نماز در لباسی که سجاف
از حریر باشد و احوط آن است که از چهار انگشت
متصل بیشتر نباشد و مثل سجاف است دمه کلاه
و تکمه و نخی که بآن رخت میدوزند و قیطان
پیراهن و بافته و قیطان قبا و احوط اجتناب است
و هم چنین حمل نمودن حریر و سایر استعمالات غیر
از پوشیدن پس با دستمال حریر نماز کردن جایز است
چه بزرگ باشد چه کوچک و جایز است نماز در کلاه

حریر

حریر و بند زیرجامه و جوراب و نحو اینها از چیزهائی
که نماز در آن تمام نمیشود و احوط منع است و جایز است
از برای زن پوشیدن حریر مطلقا و هم چنین جایز
نیست بر مرد که لباس طلا باف بپوشد و نماز با آن
باطل است و همچنین با انگشتر طلا نماز باطل است
و جایز است از برای زن و جایز است همراه داشتن
طلا چه مسکوک باشد چه غیر مسکوک و هم چنین
جایز نیست نماز در لباس مغصوب و نماز با او
باطل است و جایز نیست همراه داشتن مغصوب اگر چه
ملبوس نباشد و هرگاه نماز کند با مغصوب اضطرارا
یا از تنگی نماز صحیح است و همچنین با فراموشی
و احوط اعاده است و در حکم لباس مغصوب است

و احوط عدم ترکست خصوصا اقامه و خصوصا
در نماز جهریه و خصوصا در صبح و مغرب و معمول
اذان هیجده است الله اکبر چهار مرتبه و اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
و حی علی الصلوة و حی علی الفلاح و حی علی خیر
العمل و الله اکبر و لا اله الا الله هر یک دو مرتبه
و اقامه مثل اذانست مگر اینکه تکبیر اول دو مرتبه
است و تهلیل یک مرتبه است و زیاد میشود قد قامت
الصلوة بعد از حی علی خیر العمل دو مرتبه پس
فصول اقامه هفده است و ساقط می شود اذان
و اقامه از کسیکه وارد مسجد شود و جماعت برپا
باشد مادامیکه همگی متفرق نشده باشند و در اینجا

مسایلی

مسایلی چند است که در کتاب کشف الاسرار ذکر
نموده ایم **مقصد دویم** در افعال صلوة است و
در آن چند فصل است **فصل اول** در نیت و معتبر است
در آن قصد قربت و تعیین در صورت تعدد و اشتراک
در نوع مثل اینکه دو نماز ظهر بر ذمه باشد و اما
هرگاه ما فی الذمه متعدد نباشد یا دو نوع باشد
تعیین لازم نیست و هم چنین لازم نیست قصد وجوب
و استحباب و قضا و ادا و قصر و تمام و غیر اینها
از صفات و معتبر است که نیت مقارن با تکبیرة
الاحرام باشد و مستمر باشد تا آخر نماز باین
معنی که در اثنای نماز نیت خلاف نکند و باطل
میشود نماز با خلال نیت اگر چه بفراموشی باشد

فصل نهم در تکبیرة الاحرام است و آن از ارکان
نماز است و باطل میشود نماز باخلال بآن اگرچه
بفراموشی باشد و واجب است که تلفظ نماید بلفظ
الله اکبر و غیر آن مجزی نیست با امکان و هرگاه
ممکن نباشد واجب است که نماز را تأخیر بیندازد
و تعلیم بگیرد و هرگاه تعلیم ممکن نباشد یا آنکه وقت
مضیق باشد اتیان نماید بآن الفاظیکه معنی آنها
معنی تکبیرة الاحرام باشد مثل الله اعظم و نحو آن
و اگر آنهم ممکن نباشد اتیان نماید بترجمه آن بهر لغتی
که باشد و اگر ترجمه نیز ممکن نباشد مثل اخرس
عقد میکند معنی آنرا بقلب با اشاره و مجزی
نیست تکبیر رکوع از برای تکبیرة الاحرام و همچنین
یک تکبیر

یک تکبیر از برای هر دو کفایت نمیکند مگر در
صورتیکه خوف داشته باشد ماموم فوت
رکوع را و معروف مابین اصحاب وجوب
قصد دخول در نماز است بتکبیرة الاحرام و آن
احوط است و هرگاه تکبیرة الاحرام را زیاد نماید
باینمعنی که تکبیر بگوید بقصد دخول در نماز
و باز تکبیر بگوید با قصد نماز باطل است بنا
بر مشهور و احوط ترک زیادتی است در تکبیرة
الاحرام اگرچه اقوی عدم وجوبست فصل دهم
در قیام است واجب است ایستادن در نماز در جمیع
در حال تکبیرة الاحرام و در حال قرائت و در حالیکه
برکوع میخواهد برود و اینقیام را قیام متصل

برکوع میگویند و مستحب است در حال قنوت باین
معنی که جایز است ترک قنوت و قیام لکن شرط
در صحت آن است و قیام در حال تکبیرة الاحرام و قیام
متصل برکوع رکن است پس هرگاه اخلال بآن نماید
عمدا یا سهوا نماز باطل است و بعضی مطلق قیام را
رکن دانسته اند و معتبر است در قیام انتصاب و
استقلال و استقرار و مراد باول راست نمودن پشت است
و بثانی تکیه نکردن بر چیزها است و بثالث حرکت
نکردن اعضا و همچنین واجب است ایستادن بر هر
دو پا ها و اینکه پا ها را از یکدیگر دور نکند که
که بیرون رود از صورت قیام و احوط اعتماد
بر هر دو پا هاست و اگر عاجز شد از ایستادن
بدون

بدون تکیه کردن تکیه نماید و اگر عاجز شد
از ایستادن در تمام نماز هر قدر که میتواند بایستد
و اگر عاجز شد از ایستادن نشسته نماز کند
و اگر از او هم عاجز شد خوابیده نماز کند
و دست راست را مقدم بدارد بر دست چپ
و دست چپ را مقدم بدارد بر پشت خوابیدن
و هرگاه قادر بر سجود نباشد بلند میگرداند
چیزها که سجده بر او جایز است و سجده بر او میکند
و اگر قادر نباشد بر نشستن با ایما و اشاره سجده میکند
و از بعض اخبار استفاده میشود تخییر مابین اینها
با افضلیت رفع و اولی احوط است و هرگاه ممکن نباشد
بلند کردن آن چیزی که سجده بر او جایز است.

و سجده بر او کردن لکن ممکن باشد گذاشتن چیزی
که سجده بر او جایز است بر پیشانی احوط جمع است
ما بین آن و ایما

فصل چهارم

در قرائت است
واجب است قرائت سوره حمد در نماز دو رکعتی
و در دو رکعت اول از نماز سه رکعتی و چهار
رکعتی لکن رکن نیست پس هر گاه ترک کند [illegible]
و بخاطرش نیاید تا آنکه بحد رکوع برسد نماز
صحیح است و در نماز مستحبی شرط صحت است و
معتبر است در قرائت چند چیز موافقت با یکی از قراء
قراء مشهوره و ادای حروف از مخارج بنحوی که
حروف از یکدیگر متمیز شوند و موالات عرفیه
یعنی پی در پی بخواند و فاصله زیاد ما بین آیات

قرار ندهد

قرار ندهد و ترتیب میان آیات و حروف و
بسمله را ابتدا اول حمد باید خواند و آن جزء سوره
حمد و هر سوره است مگر سوره برائة و اگر اخلال
بکلمه کرد باید اعاده نماید همان کلمه را و اعاده
کلمه سابق بر آن کلمه لازم نیست مگر اینکه اخلال
بجزء کلمه نموده باشد که در اینصورت تا اعاده نماید
تمام آن کلمه را و هم چنین لازم است که در اعراب
و بنا موافقت قواعد عربیه نماید و احوط ترک
وقف بحرکت و وصل بسکون است اگر چه اقوی
جواز وصل بسکون است و هم چنین احوط مراعات
نمودن مد متصل و ادغام صغیر و مد لازم است
لکن وجوب مراعات نمودن مد و بعض اقسام ادغام

صغیر معلوم نیست و هم چنین سایر صفاتی که
قراء اعتبار کرده اند بلکه ظاهر عدم وجوب آنهاست
و کسیکه حمد را نتواند درست بخواند واجب است
که تعلیم بگیرد یا آنکه نماز را بجماعت کند و اگر از
حفظ نتواند که بخواند و از روی بتواند که به
خواند جایز است که از روی قرآن بخواند و اگر
اینها هیچیک ممکن نباشد یا آنکه وقت ضیق باشد
قرائت نماید آن قدری را که می تواند از سوره حمد
و احوط آن است که مکرر کند آن قدری را که می داند
بقدر سوره حمد و اگر خواندن حمد بالمرة متعذر
باشد از سوره دیگر باید بخواند و اگر آن هم
متعذر باشد تهلیل و تسبیح و تکبیر بقدر حمد نماید

و اگر اخرس

و اگر اخرس باشد بعمل بیاورد آنچه که می تواند
و جایز نیست گفتن آمین در آخر حمد بلکه احوط
حرمت آن است مطلقا و مشهور ما بین اصحاب وجوب
قرائت سوره است بعد از سوره حمد در نماز دو
رکعتی و دو رکعت اول از سه رکعتی و چهار رکعتی
و آن احوط است و هر سوره کفایت می کند و جایز است
خواندن آن مگر سوره طولانی که وقت وسعت
آن را نداشته باشد و احوط ترک قرائت سوره سجده
دار است و هم چنین احوط اینست که از یک سوره
کمتر خواندن نشود و هم چنین بیشتر از یک سوره
خواندن نشود و مشهور عدم جواز عدول از جحد
و توحید است بسوره دیگر مگر بسوره جمعه و

منافقین در نماز جمعه یا ظهر روز جمعه و آن احوط
است و در غیر حمد و توحید عدول از سوره بسوره
دیگر جایز است و جمعی تقیید کرده اند جواز عدول
را بصورتی که از نصف تجاوز نکرده باشد و بعضی
دیگر اعتبار کرده اند که بنصف نرسیده باشد و آن
احوط است و جمعی اعتبار کرده اند تعیین بسمله را
از برای هر سوره که میخواهد بخواند و آن احوط است
و واجب است جهر بقرائت در نماز صبح و مغرب
و عشا و اخفات در ظهر و عصر و همچنین در دو رکعت
آخر از نماز مغرب و دو رکعت آخر از نماز عشا و
مخیر است در رکعت آخر نماز مغرب و در دو رکعت
آخر از نماز چهار رکعتی میان قرائت حمد و تسبیح
و احوط

و احوط آن است که یک دفعه بگوید سبحان الله والحمد
لله ولا اله الا الله والله اکبر و احوط آن است
که سه دفعه بگوید و هرگاه فراموش کرد حمد را
در دو رکعت اول احوط آنست که بخواند آن را
در دو رکعت آخر **فصل پنجم** در رکوع است و
واجب است رکوع در هر رکعتی یک دفعه مگر در نماز
آیات که در آن پنج رکوع واجب است در هر رکعتی و آن
رکن است پس هرگاه اخلال بآن نماید عمداً یا
سهواً یا جهلاً نماز باطل است و واجبات در آن
چند چیز است اول خم شدن بقدری که ممکن باشد
از رسانیدن دست بزانو و اعتبار در رسانیدن
کف دست احوط است دویم طمأنینه در رکوع است

بقدر ذکر واجب سیم رفع راس از رکوع است
چهارم طمأنینه بعد از رفع راس از رکوع است
پنجم ذکر است در رکوع و ظاهر اینست که مطلق
ذکر کفایت میکند و احوط اینست که سبحان ربی
العظیم و بحمده یا سبحان الله سه مرتبه بگوید
در حال اختیار **فصل ششم** در سجود است واجب است
در هر رکعتی دو سجده و هر دو رکن هستند پس باطل
میشود نماز باخلال بآنها عمداً و سهواً و جهلاً و باطل
نمیشود بزیادتی یک سجده سهواً و واجبات سجود
چند چیز است اول سجود بر هفت موضع پیشانی
و دو کف و دو زانو و دو ابهام دو پا دویم
گذاشتن پیشانی است بر چیزی که سجده بر او جایز است
سیم

سیم تساوی موضع ایستادن و محل سجده است پس هرگاه
مختلف باشند سجده صحیح نیست مگر اینکه اختلاف
داشته باشد بقدر یک خشت و بعضی جایز دانسته اند
که موضع سجده پست تر از موضع قیام باشد زیاد
از مقدار خشت و احوط اقتصار بر یک خشت است
و احوط آن است مساوات بین الموضعین و عدم انخفاض است
چهارم ذکر است در حال سجود و ظاهر این است که
مطلق ذکر کفایت میکند لکن احوط این است که بگوید
سبحان ربی الاعلی و بحمده یا سه سبحان الله پنجم طمأنینه است
در حال سجود ششم برداشتن سر است از سجده هفتم
طمأنینه است بعد از سر برداشتن از سجده اولی قطعاً بنشیند
بعد از سجده ثانیه لازم نیست و هرگاه متمکن از سجده

نشد اگرچه برفع چیزی که سجده بر او جایز است
سجده را با ایماء و اشاره بجا می‌آورد و هرگاه متمکن
باشد از گذاشتن چیزی که سجده بر او جایز است
بر پیشانی احوط جمع ما بین آن و ایماء است و همچنین
هرگاه متمکن از رکوع نباشد با ایماء و اشاره رکوع را
بجا آورد و احوط آن است که ایماء از برای سجود بیشتر
باشد از ایماء از برای رکوع **فصل هفتم** در تشهد است
واجب است تشهد در هر نماز دو رکعتی یک مرتبه
و در نماز چهار رکعتی دو مرتبه واجبات در تشهد [illegible]
بمقدار تشهد و شهادتین و صلوات بر محمد و آل او
و احوط آن است که بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل
علی محمد

علی محمد و آل محمد لکن هرگاه شهادتین را باین نحو
بگوید اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله
ظاهرا کفایت میکند و بعضی صلوات را واجب ندانسته‌اند
و قول بوجوب احوط است **فصل هشتم** در سلام است
مشهور ما بین اصحاب وجوب سلام و جزئیت آن است
و بعضی واجب میدانند و جزء نمیدانند و بعضی نه واجب
میدانند و نه جزء و قول اول احوط است و احوط
آنست که سلام را باین نحو بگوید السلام علیک ایها النبی
و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین السلام علیکم و رحمة الله و برکاته
اگرچه اظهر اکتفای بیکی از دو صیغه اخیر است
بلکه در صیغه اخیر السلام علیکم کفایت میکند

مقصد سیم در بقیه نمازهای واجب است و در آن
چند فصل است **فصل اول** در نماز جمعه است و آن
دو رکعت است مثل نماز صبح مگر اینکه در نماز صبح
یک قنوت ثابت و در نماز جمعه دو قنوت است
یک قنوت در رکعت اول بعد از حمد و سوره و قبل
از رکوع و یک قنوت دیگر در رکعت ثانیه بعد از رکوع
و بعضی واجب دانسته‌اند سوره جمعه و منافقین را
در نماز جمعه و آن احوط است و همچنین احوط جهر در
قرائت است و وقت آن اول زوال شمس است و در آخر
وقت آن خلاف است و مشهور ما بین علما این است
که وقت آن ممتد است تا آنکه سایه شاخص مثل
آن شود و آن احوط است و احوط آن عدم تاخیر است
از اول

از اول زوال و جمعی قایلند باینکه وقت ظهر است
و اینقول خالی از قوه نیست و هرگاه وقت
خارج شود معین است نماز ظهر و اگر ادراک
امام را در رکعت اول یا در رکعت ثانیه نمود
نماز جمعه را تمام میکند و واجب است نماز
جمعه بر هر بالغ عاقلی که مرد باشد و آزاد و حاضر
باشد و اینکه سالم باشد از کوری و مرض
و عرج و پیری به شرط اینکه حضور جمعه مستلزم
عسر و حرج نباشد و در حال باران نباشد و
اینکه ما بین شخص و ما بین محل اقامه جمعه بیشتر
از دو فرسخ نباشد و همچنین شرط است
در وجوب جمعه شروطی دیگر اول وجود امام معصوم

یا منصوب از قبل او پس بدون او نماز جمعه
واجب عینی نخواهد بود بنابر مشهور ما بین
الاصحاب و جمعی دیگر از علما این شرط را اعتبار نکرده اند
و این قول احوط است و بعضی دیگر حرام میدانند
نماز جمعه را بدون امام یا نایب خاص و این قول
بسیار ضعیف است بلکه باعتقاد شهید در وجوب
نماز جمعه در زمان غیبت امام ع نیست اشکالی
که هست در وجوب عینی یا تخییری است و اول احوط است
دویم عدد است و اقل عدد پنج نفر است یکی از ایشان
امام است پس بدون این عدد صحیح نیست نماز
جمعه و هرگاه اجتماع این عدد ممکن نباشد واجب نیست
و معتبر است در این عدد که بالغ و عاقل و مرد باشند

پس منعقد

نمی منعقد نمیشود جمعه بطفل و مجنون و زن و همچنین
بخنثی مشکل منعقد نمیشود و بغیر اینها منعقد
میشود اگر چه کسی باشد که بر او واجب نباشد
مثل مسافر و بنده بنابر اقوی سیم جماعت است
پس صحیح نیست بفرادی کردن و هرگاه جماعت ممکن
نباشد واجب نیست و شرط است در امام بلوغ
و عقل و عدالت و طهارت مولد پس کفایت نمی
کند امامت طفل مطلقا و مجنون در حال جنون
و فاسق و ولد الزنا و بعضی امامت طفل ممیز مراهق
عاقل را جایز میدانند و قول اول احوط است
و شرط نیست در امام اجتهاد و نه چیزهای دیگر که
ذکر کرده اند بنابر اقوی چهارم خطبتان است

پس صحیح نیست بدون اینها و هرگاه ممکن نباشد واجب نیست
و شرط است اتحاد خطیب با امام هم چنانکه واجب است
تقدیم خطبتین بر نماز و وقت آنها بعد از زوال است
علی الاحوط و واجب است که خطبتین را ایستاده بجا آرند
با امکان و اینکه فاصله قرار بدهد ما بین خطبتین
بنشستن خفیفی بقدر قرائت سوره توحید و همچنین
واجب است که صدا را بلند کند بقدری که
عدد معتبر بشنوند و اقوی و احوط اشتراط طهارت
از حدث و خبث است در حال خطبه و واجب است
در خطبه حمد و ثنای خدا متعالی و صلوات بر پیغمبر
و آل آنجناب و موعظه و خواندن یک سوره خفیفه
مثل سوره توحید و احوط اعتبار اینها است در هر یک

از خطبتین

از خطبتین هم چنانکه احوط علاوه نمودن شهادت
برسالت است و علاوه نمودن صلوات بر ائمه
مسلمین است واحدا بعد واحد و استغفار از برای
مؤمنین است در خطبه دویم و حرام است بر امام
و مامومین تکلم در اثنای خطبه بلکه واجب است
بر ایشان گوش دادن و جایز است کلام و گوش نکردن
هرگاه ضرورت داعی شود و هم چنین جایز است کلامی
که در نماز بوسیله جایز است مثل جواب سلام و بعضی
حرام دانسته اند در حال الخطبه سایر منافیات نماز را
نیز و آن احوط است فصل دویم در نماز عیدین است
و واجب است نماز عیدین بشرط جمعه منعقد مردد
نماز جمعه و در اعتبار وحدت و خطبتین در اینجا

اشکال است واحوط اعتبار انها است واما اعتبار
سلطان عادل یا نایب خاص او پس احوط عدم
اعتبار است مثل نماز جمعه و بانفراد انها وجوب استحب
ساقط است لکن مستحب است اتیان بان جماعة
وفرادی بنابر اقوی و وقت ان ما بین طلوع
افتاب است تا زوال شمس علی المشهور واحوط
مبادرت است وکیفیت ان مثل نماز جمعه است
لکن در رکعت اول بعد از حمد و سوره پنج تکبیر
میگوید و در رکعت دویم چهار تکبیر غیر از تکبیرة
الاحرام وتکبیر رکوع و بعد از هر تکبیری یک قنوت
میخوانند که تمام نه قنوت میشود پنج در رکعت
اولی و چهار در رکعت دویم و مشهور وجوب
نه تکبیر

نه تکبیر و نه قنوت است و ان احوط است و افضل
قرائت سوره شمس است در رکعت اولی و غاشیه است
در رکعت ثانیه و هم چنین افضل و اولی است اقتصار
در قنوت بدعائی که ماثور است اگر چه ظاهر
اکتفا بمطلق دعا است و محل خطبتین در اینجا
بعد از نماز است و واجب نیست استماع خطبتین
بلکه مستحب است و ساقط است وجوب عیدین نماز
از هر کسی که جمعه از او ساقط است مثل مسافر
و غلام و امثال انها و هرگاه جمعه و عید در یک
روز اتفاق بیفتد پس هر که حاضر شده عید را
مخیر است بین حضور جمعه و عدم حضور ان هر چند
منزل ان نزدیک باشد **فصل ششم** در نماز کسوف

وخسوف و زلزله و غیر انها از ایات است
واجب میشود نماز بر هر مکلفی بکسوف شمس و
خسوف قمر و زلزله و سایر اسود سماویه که
موجب خوف میشود مثل باد سرخ و سیاه و امثال
انها و وقت ان در کسوف و خسوف از حین شروع
در گرفتن است تا تمام انجلا و هرگاه ابتدا
وسعت نماز را نداشته باشد واجب نیست نماز
در این صورت در نزد بعضی و بعضی دیگر نماز را
واجب دانسته اند و این قول احوط است واما زلزله
و سایر ایات دیگر بعضی وقت انها را مادام العمر
دانسته و میگویند که مضیق نمیشود مگر بظن وفات
و عدم تمکن از نماز و بعضی دیگر وقت انها را مثل وقت
کسوف

کسوف و خسوف میدانند و این قول اظهر و احوط
است بلکه اقوی و احوط نیت و فوریت است در
زلزله نیز پس واجب است مبادرت بنماز در ان
و ممتد میشود وقت بقدر نماز و بعد قضا و اداء
خواهد بود هرگاه زلزله تمام شده باشد و هرگاه
عالم بکسوف و خسوف نشد تا انکه قرص تماما محترق
شده باشد که در این صورت قضا واجب است اعم
از اینکه عمدا ترک نموده باشد یا سهوا و در سایر ایات
قضا واجب نیست با جهل و عدم اطلاع واما هرگاه
مطلع شد و ترک نمود عمدا یا سهوا پس قضا واجب است
در کسوفین واما در غیر کسوفین پس دلیلی بر وجوب
قضا بر نخوردیم ولکن قضا احوط است و هرگاه

وقت خارج شود
واجب نیست قضا
مگر انکه م

کسوف یا غیر آن از آیات در وقت فریضه یومیه
واقع شود پس وقت هر یک که معین است او را
مقدم بدارد و اگر هر دو مضیق باشد یومیه را مقدم
بدارد و هرگاه وقت هر دو موسع باشد مخیر است
در تقدیم هر یک که خواهد اگرچه احوط تقدیم آیات است
و هرگاه مشغول نماز آیات شد و در بین نماز خوف
کرد ضیق بودن وقت فریضه را نماز را قطع
میکند و بعد از فراغ از یومیه ما بقی از نماز را
بجا می آورد و استیناف لازم نیست اگرچه احوط است
و اما کیفیت نماز آیات پس آن دو رکعت است و
در هر رکعت پنج رکوع و دو سجود است و مخیر است
ما بین قرائت پنج سوره و پنج حمد در هر رکعتی و ما

پس

باشد

بین قرائت یک حمد و یک سوره با این نحو که آن سوره را
پنج قسمت نماید بعد از قرائت هر قسمی به رکوع رود و
بعد از رفع راس از رکوع قسمت دیگر از آن سوره
بخواند و به رکوع برود و هکذا و قبل از رکوع ثانی
و رابع و سادس و ثامن و عاشر قنوت بخواند

فصل چهارم در بیان نماز قضاء است واجب است
قضای نماز بر کسیکه نماز از او فوت شده باشد
بشرط اجتماع شرایط تکلیف و خلو از حیض و نفاس و کفر
اصلی پس واجب نیست قضا بر غیر بالغ و مجنون و مغمی
و نفسا و کافر اصلی و بر مرتد واجب است و همچنین بر
مخالف واجب است اگرچه محکوم بکفر باشد مثل ناصبی
و غالی و هرگاه مخالف نماز را باعتقاد خود صحیح کرده

باشد قضا بر او لازم نیست و بر مغمی علیه نیز قضا
واجب است هرگاه اغماء باختیار خود شخص باشد
با علم بسببیت یا جهل بان یا علم احتیاج بان و در
غیر این صورت اشکال است احوط قضاء است و در
فاقد طهورین خلاف است اظهر عدم وجوب قضا است
مگر اینکه فقدان بفعل خود مکلف باشد که در این
صورت وجوب قضا بعید نیست و فرقی نیست در
وجوب قضا ما بین ترک عمدا یا سهوا یا بواسطه خواب
و همچنین فرقی نیست ما بین اینکه ترک نماز کرده
باشد بالمره یا اینکه نماز را بر وجه فاسد بجا آورده
باشد چه عمدا باشد یا سهوا چه عالم باشد چه جاهل
مقصر باشد و در قاصر اشکال است احوط قضاء است

و همچنین

و همچنین است هرگاه مخطی باشد از روی اجتهاد
یا تقلید و واجب نیست قضای جمعه و عیدین و در
آیات بتفصیلی که گذشت و تقدیم فائته بر حاضره
لازم نیست بلکه احوط است و در تقدیم فائته سابقه
بر لاحقه خلاف است مشهور بین الاصحاب وجوب تقدیم است
با علم بترتیب و عدم وجوب است با جهل بان و این
قول احوط است اگرچه دلیل صحیح بر آن نیافتیم و قضا
تابع اداء است در کیفیت پس بهر نحو که ادا بر او لازم
بود قضا نیز بهمان نحو لازم است پس نماز هرگاه در
سفر فوت شده باشد قضا میکند او را بطریق قصر
اگرچه در حضر باشد و نماز حضری را بطریق تمام
قضا میکند اگرچه در سفر باشد و هرگاه یک فریضه

از نمازهای یومیه پنجگانه از او فوت شده باشد
کفایت میکند یکنماز صبح و یکنماز چهار رکعتی از
فی الذمه و هر گاه نمازهای متعدده از شخص
فوت شود و شک در تعداد و زیاده و نقصان
آن نماید بنا را بر اقل میگذارد اگر چه احوط بنای
بر اکثر است و واجب است بر وارث قضای نمازی
که از میت فوت شده باشد و احوط عدم فرق است
مابین نمازی که در مرض موت فوت شده باشد
یا در غیر و مابین نمازی که از خود میت فوت شده
باشد یا آنچه بر ذمه او باشد و همچنین احوط
عدم فرق است در میت مابین پدر و مادر و همچنین
عدم فرق است در وارث مابین ولد اکبر ذکر

و یکنماز مغرب م

احوط م

وغیران

وغیر آن از ورثه بالجمله که با وجود ولد اکبر ذکور
آن اتیان بقضا نماید و با فقدان سایر ورثه
بجا آورند الاقرب فالاقرب و اقوی جواز استیجار
نماز است از برای میت و بعد از استیجار بر اجیر
لازم است اتیان بآن بنحوی که اجاره بآن بنحو واقع
شده **فصل پنجم** در نماز جماعت است واجب است
جماعت در نماز جمعه و عیدین با تحقق شرایط
چنانچه ذکر شد و همچنین واجب است بانذر و شبه
آن و همچنین واجب است در صورتیکه جاهل بقرائت
باشد و عاجز از تعلم باشد بسبب ضیق وقت یا غیر
آن و قادر بر جماعت باشد و جایز نیست جماعت در
نوافل مگر در نماز استسقا و عیدین با عدم تحقق

شرط وجوب و در فرایض یومیه و غیر آنها مستحب موکد
است و منعقد میشود جماعت بدو نفر که یکی از آنها
امام باشد و ادراک جماعت میشود با دراک امام
در حال رکوع اگر چه بعد از فراغ از ذکر باشد و
شرط است در صحت جماعت چند چیز اول آنکه مابین
امام و ماموم حایلی نباشد از مشاهده امام یا بعض
ماموین مگر آنکه ماموم زن باشد که در این
صورت حایل مانع از جماعت نیست دویم آنکه مکان
ایستادن امام بلندتر نباشد از مکان ایستادن
ماموین مگر بقدر یک انگشت یا بیشتر مگر در صورتی
که امام در ارض منحدره باشد سیم آنکه مابین امام
و ماموم یا صفی که بعد از او است فاصله بسیار نباشد

واحوط

واحوط اینست که از یک گام بیشتر فاصله نباشد
میان محل قیام امام و محل سجده ماموم و هر گاه در صف
پیش بقدر یک نفر یا قلیلی بیشتر فاصله باشد پس
از ماموین عیب ندارد چنانچه هر گاه در صف اخیر
فاصله بسیار باشد میان هر یک از اهل آن ضرر ندارد
و در صفوف متوسطه احوط ترک است هر چند اظهر
آن است که ضرر ندارد و احوط آن است که اهل صفوف
متاخره متابعت از امام داخل در نماز نشوند قبل از
صفوف متقدمه اگر چه اظهر جواز است چهارم آنست
که ماموم در پیش روی امام نباشد بلکه احوط وجوب
تقدم امام است خصوصا با تعدد ماموین پنجم موافق
بودن نماز امام و ماموم است در هیئت و کیفیت

ششم نیت م

پس جایز نیست اقتداء در یومیه بنماز میت یا عیدین
یا آیات و موافقت در عدد رکعات یا در نوع یا در صفت
شرط نیست ۲ اقتدا است پس بدون آن جماعت منعقد
نمیشود و کافیست در نیت از تعیین امام پس هرگاه قصد
کند اقتداء بیک نفر از دو نفر را یابد و نفر نماز باطل است
و هرگاه ماموم تعیین نمود شخص را و بعد مشخص شد که
غیر آن بوده احوط اعاده است اگرچه در آن وجه
تامل است و شرط است در امام نیز چند چیز ایمان
و عدالت و عقل و طهارت مولد یعنی ولد الزنا
نباشد و هم چنین شرط است که امام جالس نباشد
و ماموم قایم و عکس این جایز است و همچنین امامت
جالس از برای جالس جایز است و همچنین شرط است
مذکور

مذکر بودن امام اگر ماموین هم یا بعضی از ایشان
مذکر باشند و هم چنین شرط است که امام لحن در
قرائت ننماید و در اشتراط بلوغ و سالم بودن
از جذام و برص و حد شرعی بعد از توبه و اعرابی
بودن از برای غیر امثال خودشان خلاف است
احوط اشتراط است اگرچه قول بعدم اشتراط بعید نیست
و هرگاه اقتداء کرد با مام باعتقاد اینکه عادل
است و بعد خلاف او مشخص شود نماز صحیح است و
هرگاه در اثنای نماز خلاف ظاهر شود عدول بانفراد
نماید و ساقط است از ماموم قرائت حمد و سوره
در دو رکعت اولی هرگاه با امام مرضی باشد و در
دو رکعت اخیره مخیر است میان قرائت حمد و تسبیح

سوره م

و هرگاه ماموم ادراک کرد امام را در رکعت ثانیه
یا ثالثه یا رابعه میگرداند آن رکعت را رکعت
اولی خود و ما بقی را تمام میکند و واجب است
بر ماموم قرائت در دو رکعت اولی هم هرگاه در
دو رکعت اخیره امام باشد و احوط اخفات است
در اینمقام اگرچه در نماز جهریه باشد و هرگاه ممکن
از قرائت ۲ نباشد اکتفا بحمد بنماید و هرگاه ممکن
از حمد هم نباشد اقوی جواز ترک است و احوط و
جوب اتیان است بقدری که ممکن باشد از حمد اگرچه
بسمله باشد اگرچه قول بعدم وجوب خالی از وجه
نیست و هرگاه قبل از دخول در نماز بداند که متمکن
از قرائت حمد نخواهد شد و امام او را مهلت نمی
دهد

دهد یا آنکه خوف این را داشته باشد احوط عدم
دخول است بلکه صبر کند تا آنکه امام برکوع برود
و بعد ملحق بشود اگرچه اقوی جواز دخول است و
هرگاه نماز کرد با کسی که نماز با او جایز نیست از جهت
تقیه واجب است بر او قرائت اگرچه مثل حدیث
نفس باشد علی الاحوط و واجب است بر ماموم مسبوق
اتیان بچیزهائیکه بر او لازم است مثل تشهد و
رکوع و سجود پس لازم است که آنها را بجا بیاورد
و بعد بامام ملحق شود مگر قرائت که اتیان باو
در صورت خوف عدم ادراک امام در رکوع لازم نیست
هم چنانکه ذکر شد و مستحب است که متابعت نماید امام را
در چیزهائیکه بر او لازم نیست مثل قنوت و تشهد

در غیر محل واجب نیست بر ماموم بخلاف در حال
تشهد و نه تخفیف در آن و ماموم مسبوق اتیان
میکند بچیزی که از او فوت شده بعد از سلام امام
بلکه بعد از تشهد و قبل از سلام نیز جایز است و
این در صورتیست که نیت انفراد نکرده باشد
و اما با نیت انفراد جایز است در هر جا که باشد
بنابر قول جماعتی و واجب است متابعت امام در افعال
واجبه و در تکبیرة الاحرام بلکه احوط وجوب متابعت
است در اقوال نیز اگرچه مخل بعلم وجوب خالی از
قوت نیست و متابعت محقق میشود بتأخر ماموم
از امام در اتیان باعمال و در صدق متابعت بمقارنه
و معیت اشکال است احوط ترک است و هم چنین جایز نیست
تاخر

تاخیر فاحش از امام بنحوی که اقتدا و متابعت صدق
نکند و احوط عدم دخول در فعلی از افعال است
مگر بعد از علم بدخول امام در آن فعل و در اکتفا
بمظنه اشکال است و هرگاه تکبیرة الاحرام را قبل از امام
بگوید اعاده میکند و هرگاه قبل از امام برکوع یا بسجده
برود یا رفع راس از رکوع و سجود کند پس هرگاه
عمدا باشد نماز باطل است علی الاقوی و هرگاه خطا
یا نسیانا باشد نماز صحیح است و احوط وجوب رجوع است
در اینصورت و هرگاه ماموم متهم بامام شود در غیر اینها
از افعال واجبه مثل قیام و قعود دور نیست که
مثل نماز باشد در حکم و جایز نیست عمدا تخلف از امام
در رکنی از ارکان مثل رکوع با عذر و جایز است

و موجب بطلان نمیشود پس هرگاه امام برکوع رفت
و رفع راس از رکوع نیز نمود و ماموم ملتفت نشد
رکوع را بجای آورد و بامام ملحق میشود در سجود و
جایز نیست از برای ماموم مفارقت امام بدون عذر
و بدون نیت انفراد و جایز است با عذر بلا اشکال
و هم چنین با نیت انفراد علی المشهور و جایز است
از برای ماموم اینکه سلام بگوید قبل از امام مطلقا
اگرچه بدون عذر و بدون قصد انفراد باشد

فصل ششم در صلوة مسافر است واجب است قصر
نمودن در نماز چهار رکعتی بترک نمودن دو رکعت اخیره
بچند شرط اول آنکه سفر بقدر مسافت باشد و آن
هشت فرسخ است یا اراده رفتن یک روز تمام براه
رفتن

رفتن یک روز تمام براه رفتن شتر قطار و قوافل
براه متعارف در روز متوسط و باید که مسافت مذکوره
در رفتن تنها باشد یا در رفتن و برگشتن در همان
روز و اگر در رفتن و برگشتن در غیر آن روز قبل
از ده روز باشد احوط جمع است ما بین قصر و اتمام
اگرچه اقوی وجوب قصر است و اگر شک کند در قدر
مسافت باید نماز را تمام کند و ظاهر اینست که تفحص
واجب نباشد اگرچه احوط است و هرگاه در اینصورت
نماز را تمام کرد و بعد مشخص شد که بقدر مسافت بوده
قضا میکند در سابق و در وجوب اعاده نمازی که
کرده است اشکال است احوط اعاده است دویم قصد مسافت
است پس هرگاه بمقدار مذکور را بی قصد بپیماید جایز نیست

قصر و بعد برگشتن قصر کند اگر مسافت بقدر هشت
فرسخ بوده باشد و اگر بعد از آنکه به قصد رفتن قصد
رفتن کند در اثناء مسافت و با قصد برگشتن بعد
مسافت باشد احوط جمع است و شرط نیست در قصد
مسافت استقلال بلکه هرگاه بتبعیت غیر هم باشد
مثل غلام و کنیز و مثل اینها کفایت میکند اگرچه راضی
بمسافرت هم نباشند بلکه مجبور باشند سیم استمرار قصد
مسافت است تا انتهاء مسافت پس هرگاه قصد مسافت
نماید بعد رجوع از قصد نماید قبل از بلوغ مسافت تمام
میکند و همچنین هرگاه متردد شود در رفتن و نرفتن
چهارم آنست که قطع نکند سفر را بیکی از قواطع سفر
پس هرگاه قطع سفر کند بیکی از آنها تمام میکند و قواطع
سفر

سفر چند چیز است اول قصد اقامه عشره دویم رسیدن
بوطن و مراد بوطن چیزی است که در عرف آنرا وطن او
بگویند هرچند در آن ملک نداشته باشد و مالک
خانه و منزل در آن نباشد و ظاهر این است که صدق
عرفی متحقق میشود بقصد استمرار پس کفایت نمیکند
مجرد بودن در بلدی بدون قصد استمرار بلکه بقصد تجارت
یا تحصیل علم یا نحو اینها هرچند بسیار طول بکشد و ظاهر هم
اینست که کفایت میکند در صدق وطن بودن وطن
پدر هرچند هرگز بخاطر آن نگذشته باشد ماندن
یا نماندن در آن و ظاهر اینست که مجرد قصد توطن کفایت
نمیکند در صدق وطن بلکه لابد است از اقامه فی الجمله
و همچنین معتبر است علم بقصد اعراض و عدول از آن بلد

ببلدی دیگر و هرگاه وارد شود در جاییکه در آنجا ملکی
داشته باشد و شش ماه در آنجا سکنی کرده باشد
احوط جمع است سیم گذشتن سی روز است متردداً پس
هرگاه سی روز در سفر متردد باشد در ماندن و رفتن
بعد از آن تمام میکند مادامیکه قصد مسافت نکرده باشد
چهارم آنست که سفر مباح باشد مثل سفر حج و زیارت
و تجارت پس هرگاه سفر مباح نباشد تمام باید بکند
اعم از اینکه اصل سفر معصیت باشد مثل فرار از زحف
یا آنکه غایت و غرض از آن معصیت باشد مثل سفر از
جهت قطع طریق یا اضرار بمسلمانان و لازم است بر اتباع
و جنود جابر تمام نمودن اگر متابعت در سفر حرام باشد و
هرگاه سفر منافی فعل واجبی باشد مثل اداء دین واجب
احوط

احوط جمع است اگرچه احتمال وجوب اتمام خالی از قوت نیست
و همچنین واجب است تمام هرگاه سفر کند از جهت صید
کردن و هرگاه از جهت قوت عیال و خود صید باشد یا آنکه از جهت
تجارت باشد واجب است قصر پنجم آنست که کثیرالسفر
نباشد باین نحو که سفر را عمل و شغل خود قرار داده باشد
مثل مکاری و ملاح و قاصد و امثال اینها و معتبر است
در کثیرالسفر علاوه بر آنچه ذکر شد تکرر و تعدد سفر
سه مرتبه متعاقباً پس در مادون قصر میکند و همچنین
معتبر است که اقامه نکند در بلد خود ده روز
پس هرگاه اقامه عشره نمود و بعد سفر کرد قصر میکند
و هرگاه ثانیا سفر کرد بدون اقامه تمام میکند بنابر اظهر
اگرچه احوط جمع است و بعضی الحاق کرده اند با قامه عشره

در منزل قصد اقامه عشره در غیر منزل را و هم چنین
اقامه عشره بعد از نزدیکی ماه را و مراعات احتیاط خوب است
و در حکم کثیر السفر است کسانیکه خانه‌هایشان با ایشان است
مثل عرب بدوی و بادیه نشینان [illegible] بجهت
ترخص است پس قبل از آن تمام می‌کند و در حد ترخص
خلاف است مشهور ما بین قدما اخفای اذان است یا مخفی
شدن دیوارهای بلد یا شنیدن اذان بلد و مشهور
ما بین متأخرین اعتبار هر دو است و احوط جمع است در
صورت تحقق احد الامرین دون دیگری بلکه احوط
جمع است در وقت بیرون رفتن از منزل و معتبر در
خفای جدران خفای صورت و اشکال آنهاست پس صرف
نیست عدم خفای شبح آنها و معتبر در خفای اذان خفای اصل
صوت

صوت است و بعضی ذکر کرده‌اند که معتبر عدم تمییز بین
مفصل اذان است و احتیاط خوب است و مدار در اذان
و چشم نظر کننده و گوش شنونده بر متوسط است
و هم چنین در بلد هرگاه در غایت توسعه و عظمت
باشد یا در بلندی بسیار یا انخفاض بسیار باشد و در
فاقد الاذان والبصر والسمع والجدار بنا را بر فرض و تقدیر
می‌گذارد و فرق نیست در آنچه ذکر شد ما بین رفتن و
برگشتن پس در وقت برگشتن نیز قصر می‌کند تا آنکه دیوار
شهر نمودار شود یا آنکه صدای موذن را بشنود بتفصیل
مذکور اگرچه در این صورت احوط جمع است ما بین قصر و
اتمام و هرگاه سفر معصیت باشد یا عقب صید رفته باشد
یا اینکه قصد فتنه باشد حد ترخص معتبر نیست بلکه فا

قصر در وقت مسافرت بشرایط سابقه و بعد از تحقق
شرایط مذکوره قصر واجب است و اتمام جایز نیست مگر در
یکی از مواضع اربعه که مکه و مدینه و مسجد جامع کوفه
و حایر حسینیه علی مشرفها الف سلام و ثناء و تحیة بوده
باشد که در آنها مخیر است ما بین قصر و تمام و هرگاه تمام کند
نماز را در موضع قصر عمداً قضا و اعاده بر او لازم است و
هرگاه از جهة ندانستن مسئله باشد اعاده و قضا بر او
لازم نیست علی المشهور و بعضی از علماء اعاده را لازم می‌دانستند
و قضا را لازم نمی‌دانستند و این احوط است و احوط از آن اعاده
و قضاء است هم چنانکه بعضی علما قایل شده‌اند و هرگاه عالم
بحکم باشد و جاهل بموضوع باشد قضا و اعاده بر او لازم است
و هرگاه از روی نسیان و فراموشی باشد اعاده لازم است
و قضا لازم است

و قضا لازم نیست و هرگاه قصر کند در موضع تمام از روی
جهل بدانستن مسئله احوط قضا و اعاده است و مقتضای
بعضی اخبار صحیحه صحت نماز است در صورت مزبوره هم
چنانکه بعضی علما قایل شده‌اند و هرگاه وقت داخل شد
و نماز نکرده تا آنکه مسافر شد نماز را قصر می‌کند علی الاقوی
و هرگاه مسافر بود و وقت داخل شد و نماز را نکرد تا آنکه
حاضر شد نماز را تمام میکند علی الاقوی و اگر قصد ماندن
ده روز نماید در موضعی لازم است که نماز را تمام کند
و اگر از قصد ماندن ده روز برگشت قصر میکند
اگر یک نماز تمام نکرده باشد و اگر یک نماز تمام کرده باشد
تمام میکند مادامیکه مسافرت نکرده باشد و بعد از آنکه
مسافر شد قصر می‌کند بشرایط سابقه و شرط است در اقامه

عشره بیرون رفتن از حد ترخص بلکه از حد بلد پس
هرگاه بیرون رفتن اقامه بهم میخورد علی الاحوط و
حرف نیست در اینکه ما بین بلاد عظیمه و غیر عظیمه فرقی
در صورتیکه یک نماز تمام نکرده باشد بعد از قصد اقامه
و اما اگر یک نماز تمام کرده باشد جایز است از برای او بیرون
رفتن از حد ترخص بلکه تا الی کمتر از مسافت شرعیه
و نماز را تمام میکند در رفتن و برگشتن و در بلد هرگاه
اراده اقامه ده روز را در محل اقامه بعد از برگشتن
داشته باشد و اما هرگاه قصد مسافت داشته باشد بعد
از برگشتن نماز را قصر میکند در وقت برگشتن بلکه
در وقت رفتن نیز علی وجه و احوط در غیر صورت
قصد اقامه در محل اقامه بعد از برگشتن جمع ما بین قصر
و اتمام

و اتمام است و هرگاه داخل در نماز شد بجهت قصر
و در بین نماز قصد اقامه نماید نماز را تمام میکند و
هرگاه قصد اقامه ده روز (عشره) نموده بود و داخل در نماز شد
بقصد تمام و در بین نماز قصد سفر نماید نماز را قصر
میکند و احوط جمع است و هرگاه قصد نمود که در قریه
و مزارع مدت مدیدی بماند مثل چهار پنج ماه و امثال آن
و در هیچیک اراده ماندن ده روز نداشته باشد
و در بین مجموع آنها بقدر هشت فرسخ نباشد باید تمام کند
و احوط جمع است میان قصر و اتمام هم چنانکه هرگاه مسافر
باشد و چنین قصدی نماید حکم سفر باطل نمیشود بلکه
قصر بر او لازم است و هرگاه نمازی در سفر فوت شده
باشد قضا میکند او را بقصر اگر چه در حضر باشد و هرگاه

(در حاشیه: در حضر فوت شده باشد قضا میکند او را بتمام اگر چه در سفر باشد م)

قصد سفر نمود و بحد ترخص رسید و نماز را قصر کرد بعد از
قصد سفر برگشت اعاده و قضا بر او لازم نیست والله العالم

(در حاشیه: مقصد چهارم)

مقصد چهاردهم در توابع و لواحق صلوات است و
در آن دو مطلب است **مطلب اول** در مبطلات و منافیات
نماز است و آن چند چیز است اول حدث اصغر یا اکبر است
و آن مبطل نماز است مطلقا چه عمدا باشد و چه سهوا
و چه باختیار باشد و چه بی اختیار باشد دویم تکفیر است
و آن گذاشتن یک دست است به بالای دیگری بنابر مشهور
و دلیل واضحی بر حرمت و مبطل بودن آن نیافتم بلکه قول
بکراهت خالی از قوت نیست لکن قولا قلا احوط است
سیم التفات از قبله است عمدا بتمام بدن اگر چه بجا یاد
نرسد و هم چنین روی از قبله گردانیدن است و هرگاه
بلند

(در حاشیه: بلغ قبالا مع اصل النسخة)

(در حاشیه: هرگاه باستدبار برسد و هم چنین م)

برسد ما بین خلف و مشرق یا مغرب و احوط بلکه اظهر
عدم فرق است در اینجا بین عمد و سهو و اما هرگاه برسد
ما بین یمین و یسار یا بخود یمین و یسار پس ظاهر این است
که مبطل نیست مطلقا چهارم تکلم بحرفین است مطلقا و
تکلم بحرف واحد اگر مهمل نباشد و اگر حرف واحد مهمل باشد
مبطل نیست علی المشهور و احوط بطلان است و هرگاه تکلم
سهوا باشد مبطل نیست مطلقا اگر چه بحرفین و ما عدا
باشد و آه کشیدن و ناله کردن و تنحنح کردن مبطل نیست
مگر در صورتیکه حاصل شود از آنها دو حرف و کلام
تکلم نامیده شود در عرف و هم چنین است تنفخ و
هرگاه آه کشیدن از خوف خدا باشد بعضی تجویز کرده‌اند
و هرگاه کلام بر آن صدق کند خالی از اشکال نیست بتنحنح

خنده کردن بطریق قهقهه عمداً بلکه سهواً نیز علی الاحوط
و تبسم نیز مبطل نیست و همچنین خنده که قهقهه بر او
صدق نکند و هرگاه بی اختیار قهقهه کند نماز باطل است
لکن معصیت نکرده است ششم فعلی است که ماحی صورت نماز
باشد اگرچه قلیل باشد و همچنین فعل کثیر اگرچه ماحی
صورت نماز نباشد علی الاحوط و عدم فرق است در این مابین
عمد و سهو هفتم گریه است از برای امر دنیوی مثل تلف
مالی یا موت اولادی و نحو اینها و اما از جهت آخرت پس
از افضل اعمال است و احوط عدم فرق است در این بین ما
بین عمد و سهو هشتم خوردن و آشامیدن است هرگاه بحد
کثرت برسد ماحی صورت صلوة باشد بلکه مطلقا علی الاحوط
و جایز نیست قطع صلوة اختیاراً و در صورت عذر جایز است
مثل خوف

مثل خوف ضرر بر مال یا تلف نفس محترمه و احوط عدم فرق است
در این حکم مابین فریضه و نافله و اگر کسی سلام کند
بر کسی در حال نماز واجب است بر او جواب و احوط
اینست که جواب مثل سلام باشد پس نگوید در جواب
سلام علیکم علیکم السلام و فرق نیست در وجوب رد
سلام مابین آنکه سلام کننده مرد باشد یا زن بالغ
باشد یا طفل ممیز و وجوب رد فوری است پس جایز نیست
تأخیر و احوط اعاده نماز است هرگاه جواب نگوید و
مشغول ذکری از اذکار واجبه باشد بعد از سلام
و جایز است دعا کردن در اثنای نماز در هر حال
از احوال نماز از برای هر مطلبی از مطالب دنیا و آخرت
از مطالب مباحه و احوط اقتصار بلغت عربی است

مطلب دویم در احکام خلل واقعه در صلوة است و در آن
چند فصل است **فصل اول** در عمد و سهو است باطل
میشود نماز بترک واجبی از واجبات مقدمات نماز
یا افعال آن و بفعل حرامی از محرمات و مبطلات آن
عمداً اعم از اینکه عالم باشد یا جاهل قاصر باشد یا مقصر
مگر در چند موضع که ثابت شده که جاهل در آنها معذور است و
مثل جهر و اخفات و قصر و اتمام و همچنین باطل میشود
بزیاد شدن یک رکعت عمداً یا سهواً و هرگاه بعد از رکعت
رابعه نشسته باشد و تشهد خوانده باشد زیادتی رکعت
مبطل نیست علی الاقوی اگرچه احوط اعاده است و هرگاه
ترک کرده باشد رکعتی را پس هرگاه متذکر شد قبل از
بجا آوردن منافیات عمد و سهو بجا می‌آورد آن را
و همچنین

و همچنین هرگاه متذکر شد قبل از بجا آوردن چیزی که
منافی است عمداً فقط مثل کلام نماز صحیح است و
هرگاه متذکر شد بعد از بجا آوردن منافی عمد و سهو
نماز را اعاده می‌کند و همچنین نماز را اعاده میکند
هرگاه اخلال کند بر کنی از ارکان مثل تکبیرة الاحرام و
قیام و رکوع و سجود و در حکم آنهاست اخلال به نیت
اگرچه رکن نیست و فرق نیست در این حکم مابین آنکه
اخلال بعمد باشد یا بسهو و همچنین فرق نیست مابین
زیاده و نقیصه مگر در چند موضع که زیادتی رکن مضر
نیست مثل نیت بنا بر رکنیة آن که زیادتی آن مضر نیست
و مثل قیام در حال قرائت بنا بر رکنیة آن که اخلال بآن
بنقص مضر نیست و مثل زیادتی رکوع در صورتیکه مأموم

از امام سر از رکوع بردارد و باز برکوع برود و شك
زیادتی سجدهٔ واحده بنا بر رکنیت آن و غیر اینها
از مواضعی که در کشف الاسرار ذکر نموده‌ایم و هرگاه
اخلال نموده برکنی و متذکر شد قبل از دخول در رکنی
دیگر اتیان میکند بآن و بما بعد آن مثل آنکه فراموش
نموده رکوع را و متذکر شد قبل از سجود بر میخیزد و
می‌ایستد و رکوع را بجا می‌آورد و همچنین هرگاه اخلال
نموده بواجب غیر رکنی و متذکر شد قبل از دخول در
رکن بجا می‌آورد او را و ما بعد او را و هرگاه متذکر شد
بعد از دخول در رکن نماز صحیح است و چیزی بر او نیست
مگر تدارك و تلافی و سجدهٔ سهو در مواضع مخصوصه
که انشاء الله بیان خواهد شد **فصل دویم** در احکام شك است
بدانکه

بدانکه هرگاه شك تعلق بگیرد بفعلی از افعال نماز پس
هرگاه داخل در فعلی دیگر نشده بجا می‌آورد آن فعل مشکوك
فیه را و هرگاه داخل در فعلی دیگر شده اعتنائی بشك
نمیکند و نماز را تمام میکند و در صورت اولی هرگاه بعد
مشخص شد که مشکوك فیه را بجا آورده نماز را اعاده
میکند هرگاه مشکوك فیه رکن باشد و الا نماز صحیح است
در صورت ثانیه فرقی نیست ما بین آنکه شك بعد از
دخول در فعل واجب باشد یا بعد از دخول در فعل مندوب
مثل قنوت و هرگاه شك کند در فعلی بعد از دخول
در مقدمهٔ فعل دیگر همچنانکه هرگاه شك کند در
رکوع بعد از فرود رفتن از برای سجود یا در سجود بعد
از برخاستن از برای قیام مشکوك فیه را بجا آورد

و احوط اعادهٔ نماز است و هرگاه شك تعلق بگیرد بعدد
رکعات نماز پس هرگاه شك کند در نماز دو رکعتی یا
سه رکعتی یا در دو رکعت اولیین از نماز چهار رکعتی
یا آنکه نداند که چند رکعت کرده است نماز باطل است
و هرگاه شك کند در دو رکعت اخیرتین از نماز چهار
رکعتی پس این بر چند صورت است صورت اولی شك ما بین
دو و سه است پس هرگاه قبل از فراغ از سجدهٔ ثانیه باشد
نماز باطل است و هرگاه بعد از آن باشد بنا را بر سه
میگذارد و نماز را تمام میکند و یك رکعت ایستاده یا دو رکعت
نشسته بجا می‌آورد بنا بر مشهور و احوط اتیان بهر دو
و اعادهٔ نماز است بعد از نماز احتیاط صورت ثانیه
شك ما بین سه و چهار است بنا را بر چهار میگذارد

و نماز را

و نماز را تمام میکند و بعد از نماز یك رکعت ایستاده
یا دو رکعت نشسته بجا می‌آورد و احوط تعیین اخیر است
صورت ثالثه شك در ما بین دو و چهار است
بنا را بر چهار میگذارد بعد از اکمال سجدتین و یقین
بجا آوردن دو رکعت و نماز را تمام میکند و بعد از نماز
دو رکعت ایستاده بجا می‌آورد صورت رابعه شك
در ما بین دو و سه و چهار است بنا را بر چهار می
~~گذارد و [illegible] و بعد از نماز یك رکعت ایستاده~~
~~یا دو رکعت نشسته بجا می‌آورد و احوط تعیین اخیر است~~
~~صورت ثالثه شك در ما بین دو و چهار است بنا را~~
~~بر چهار میگذارد بعد از اکمال سجدتین و یقین بجا~~
~~آوردن دو رکعت و نماز را تمام میکند و بعد از نماز~~

و دو رکعت ایستاده بجای آورد و صورت رابعه شک
در ما بین دو و سه و چهار است بنا را بر چهار میگذارد
و بعد از نماز دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته
بجای آورد و صورت خامسه شک فیما بین چهار و
پنج است پس هرگاه شک بعد از اکمال سجدتین است بنا را
بر چهار میگذارد و دو سجده سهو بعد از نماز بجای
می آورد و هرگاه قبل از رکوع باشد جماعتی تصریح کرده اند
که رکعت را بهم میزند و بر میگردد شک بشک میان سه
و چهار و حکم آنرا بجا می آورد و ظاهر بعض الحاق بصورت
اولی است و هرگاه بعد از رسیدن بحد رکوع و قبل از
رفع راس از سجده اخیره باشد مقتضای اطلاق بعض الحاق
اینست بآن صورت اولی و احوط اعاده نماز است در این صوره
اخیر نیز

اخیر نیز و از برای شک صور دیگر هست که در کتب
الاستدلال متعرض شده اند و چون اینها غالبا واقع نمیشوند
متعرض اینها در این مختصر نشدیم و شک کثیر الشک معتبر
نیست و مدار در کثرت عرفست پس هرگاه عرفا
صدق کثرت شک نمود شک اعتباری ندارد و بنا را
بر وقوع مشکوک فیه میگذارد مگر اینکه وقوع مستلزم
بطلان باشد که در اینصورت بنا را بر عدم وقوع می
گذارد و بالجمله در هر حال بنا را بر صحت میگذارد و
چیزی بر او لازم نیست و همچنین معتبر نیست شک
امام با حفظ ماموم و شک ماموم با حفظ امام بلکه
هر یک در صورت شک رجوع بدیگری مینمایند و کیفیت
اطلاع هر یک دیگری را با ایماء و اشاره و قرائن دیگر

و دیگر آیات مناسبه است و همچنین اعتباری بشک نیست
در نماز احتیاط و در سجده سهو بلکه بنا را بر صحت
میگذارد و همچنین اعتباری ندارد شک هرگاه
در افعال نماز یا عدد رکعات یا شرایط نماز باشد
بعد از فراغ از نماز یا در حین نماز باشد بعد از خروج از محل
و تجاوز یا در عدد رکعت نافله یا خود نافله باشد بلکه
مخیر است ما بین کردن و نکردن مشکوک فیه اگر چه ثانی
افضل است و در جائیکه شک معتبر است تروی لازم است
و هرگاه بعد از تروی علم یا ظن حاصل شد عمل بعلم
یا ظن میکند اگر چه در نماز دو رکعتی یا سه رکعتی یا در
رکعتین اولیین از چهار رکعتی باشد بنا بر اقوی و هرگاه
بعد از تروی علم یا ظن حاصل نشد عمل بحکم شک میکند
و هرگاه

و هرگاه شک مبدل بظن شد عمل بظن میکند و بالعکس

فصل ستم در نماز احتیاط است بدانکه واجبست در
نماز احتیاط نیت باین نحو که نماز احتیاط میکنم قربة الی الله
و تکبیرة الاحرام و قرائة سوره حمد و رکوع و سجود و تشهد
و سلام علی المشهور و نباید بر این واجب نیست قول
اتیان بنماز احتیاط بعد از فراغ و مجزی نیست اعاده نماز
از نماز احتیاط و هرگاه اتیان نمود یکی از مبطلات نماز
قبل از نماز احتیاط احوط اتیان بنماز احتیاط و اعاده
نماز است و هرگاه قبل از نماز احتیاط معلوم شود تمام
بودن نماز و عدم احتیاج بنماز احتیاط واجب نیست بجا آوردن
آن همچنانکه هرگاه معلوم شود این مطلب بعد از آن معتبر
نخواهد بود و هرگاه در اثنای نماز احتیاط معلوم شود امر

از نماز ... جایز نیست م

مطلب احوط اتمام نماز احتیاط و عدم قطع آن است و هرگاه
مشخص شود نقصان نماز بعد از نماز احتیاط نماز صحیح است
و هرگاه در اثنای نماز احتیاط مشخص شود نقصان نماز
احتیاط نماز صحیح است احوط اتمام نماز احتیاط و اعاده
نماز است اگرچه ظاهر بعضی جواز اکتفاء با تمام نماز
احتیاط است **فصل چهارم** در احکام دو سجده سهو است بدانکه
دو سجده سهو واجب میشود بسبب چند چیز اول فراموشی
یک سجده است و آن موجب تدارک سجده و دو سجده
سهو میشود علی الاحوط اگرچه اقوی عدم وجوب سجده
سهو است دوم فراموشی تشهد است و آن موجب سجده
سهو است و مشهور قضاء تشهد را نیز لازم میدانند
و آن احوط است سیم کلام است از روی فراموشی یا گمان

فارغ

فارغ شدن از نماز علی الاحوط چهارم سلام بیجا است
علی الاحوط پنجم شک ما بین چهار و پنج است همه
چنانکه ذکر شد بلکه احوط اتیان بدو سجده سهو است
از برای هر زیاده و نقصانی که مبطل نباشد و
محل آن دو سجده بعد از سلام است علی المشهور و هرگاه
سبب سجده از برای امام و ماموم هر دو عارض شود
واجب است سجده بر هر دو و هرگاه از برای یکی از ایشان تنها
باشد دون دیگری بر آن دیگری لازم نیست و واجب است
بجا آوردن آن دو سجده فوراً قبل از فعل منافی و
هرگاه اهمال کرد و بجا نیاورد آنها را سهواً هر وقت که
بخاطرش آمد بجا بیاورد و هرگاه عمداً اهمال نماید و بجا
نیاورد آنها را مشهور دانسته‌اند که نماز باطل نمیشود و برا

لازم است اتیان با آنها اگرچه مدت بطول انجامد و بعضی
از موجب بطلان دانسته‌اند و آن احوط است و
متعدد میشود سجده سهو بتعدد اسباب آن علی الاقوی
پس هرگاه سلام بیجا و کلام بیجا هر دو از او صادر شود
لازم است که دو دفعه دو سجده سهو بجا آورد و
واجب است نیت تعیین سبب و تقدیم آنچه سبب آن
مقدم شده است علی الاقوی اگرچه احوط است و کیفیت
آن دو سجده آنست که نیت کند باین نحو که دو سجده
سهو بجا میآورم قربة الی الله بعد بسجده رود و سر بردارد
و بعد از آن سجده دیگر بجا آورد و سر بردارد و بعد از آن
تشهد خفیفی و سلام بجا آورد علی الاحوط اگرچه اقوی
عدم وجوب تشهد و سلام است بلکه همان دو سجده کفایت
میکند

میکند هم چنانکه حدیث معتبر بر آن دلالت میکند
و واجب نیست ذکر در سجده اگرچه احوط و افضل است
و مستحب است که در سجده بگوید بسم الله و بالله و
صلی الله علی محمد و آله یا بگوید بسم الله و بالله السلام
علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته یا بگوید بسم الله
و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد و واجب است در آنها
سجده بر هفت موضع و وضع پیشانی بر چیزی که
سجده بر آن صحیح است مثل سجده نماز بلکه احوط
اعتبار طهارت و ستر و استقبال است نیز خاتمه
در احکام میت است و در آن چند فصل است **فصل اول**
در احتضار است واجب است در حال احتضار که میت
را رو بقبله بکنند باین نحو که او را مستلقیاً بخوابانند

قدم و باطن پاهای او بقبله باشد و بعضی از علما
این را مستحب میدانند و فعلا فعلا احوط است و مستحب است
که تلقین کنند او را شهادة بر توحید و رسالت
و اقرار بائمه اثنی عشر و کلمات فرج و آن اینست
لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم
سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع
و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم والحمد لله
رب العالمین و همچنین مستحب است قرائت قرآن نزد
او قبل از موت و بعد از موت خصوصا سوره یس و
والصافات قبل از موت و هرگاه جان کندن بر او دشوار
باشد مستحب است که او را نقل کنند بجائیکه در آن نماز
میکرده و بعضی این را مستحب میدانند مطلقا و همچنین
مستحب است

مستحب است که بعد از موت چشم و دهن او را برهم
گذارند و دست او را بکشند به پهلوی او و همچنین
ساقهای او را و بپوشانند او را بثوب و تعجیل نمایند در
تجهیز آن مگر اینکه حال او معلوم نباشد و آن وقت
صبر میکنند تا یقین بموت حاصل شود از علامات
معتبره و مکروه است که بر روی شکم او آهنی
بگذارند و همچنین مکروه است که در حال احتضار
جنب یا حائض در نزد او حاضر شود فصل دویم
در تغسیل میت است بدانکه غسل دادن میت از واجبات
کفائیه است یعنی که بر همه مکلفین واجب است
و هرگاه یک نفر غسل را بعمل آورد از دیگران ساقط است
و همچنین تکفین و دفن کردن و نماز کردن بر او و اذن

واجبات کفائیه است و اولای باحکام میت شوهر است
نسبت بزن و فرقی نیست در زوجه مابین دائمه و
منقطعه و حره و امه و مدخوله و غیر مدخوله و مطلقه
بطلاق رجعی در حکم زوجه است قبل از انقضای عده
طلاق و جایز است از برای مرد و زن که هر یک غسل
بدهند دیگری را در حالتیکه میت از آنها برهنه باشد
و ضرور نیست که لباسی انداخته شود و از روی لباس
شسته شود اگر چه احوط است و همچنین جایز است
که مالک کنیز میت دیگر را غسل بدهد و بعد از زوج
و مالک ارحام اولی و مقدم میباشند بر دیگران و از
اقارب و ارحام هر کدام که اولی بمیراث هستند اولی باحکام
هستند و هرگاه وارث متعدد باشند احوط اعتبار اذن جمیع است
و هرگاه

و هرگاه وارث طفل یا مجنون یا غایب باشد احوط اعتبار
اذن ایشان اکمل و سایر ارحام است اگر چه احتمال سقوط
اعتبار اذن در این صورت خالی از وجه نیست و هرگاه
ولی امتناع نماید از احکام میت و از اذن بغیر دادن
لازم است او را اجبار نمودن مع الامکان و اگر ممکن
نباشد ساقط میشود اعتبار اذن او علی الاقوی و آیا
مدار در اذن در جائیکه معتبر باشد بر اذن لفظی است
یا آنکه علم برضای ولی امر کفایت میکند احوط اول است
اگر چه احتمال ثانی خالی از وجه نیست و هرگاه اولیای
میت رجال و نسا باشند رجال اولی هستند از نساء اگر چه
میت زن باشد بنا بر مشهور و احوط اختصاص این حکم است
بصورتیکه میت مرد باشد و اما در صورتیکه زن باشد

احوط جمع ما بین زن و مرد است باین نحو که
احدهما باذن دیگری مباشر شود یا آنکه هر دو بشخص
دیگر اذن دهند و در تیمم وضو بروایت اشکال است
و احتیاط خوبست و شرط است که غاسل مثل میت
باشد در ذکوریت و انوثیت پس جایز نیست که مرد زن
را غسل بدهد یا زن مرد را غسل بدهد مگر در محارم
و مالک و کنیز و پسر سه ساله و دختر سه ساله
و بعضی جایز دانسته اند غسل دادن پسر و دختر را
مادامیکه نظر با نها جایز باشد و قول اول احوط است
و هم چنین شرط است که غسل دهنده اثنی عشری
باشد پس جایز نیست که کافر و مخالف میت را غسل
بدهند در حالت اختیار و هرگاه اثنی عشری ممکن نباشد
جایز است

جایز است که اهل کتاب و مخالف غسل بدهند
و اعاده لازم نیست بعد از تمکن از اثنی عشری اگر
چه احوط است و واجب است غسل دادن میت
اثنی عشری پس غسل دادن کافر لازم نیست همچنین
مخالف علی الاقوی و واجب نیست غسل دادن
و کفن کردن شهید و همچنین کسی که قتل بر او
واجب شده باشد و قبل از قتل غسل کرده باشد و
در اینصورت غسل دادن او بعد از قتل لازم نیست
و در حکم میت است سینه یا عضوی که در آن سینه
باشد بنا بر مشهور و هرگاه عضوی باشد که سینه
در او نباشد لازم است که غسل داده شود و در
خرقه پیچیده شود و دفن شود علی الاحوط بلکه

احوط وجوب حنوط است نیز بلکه احوط الحاق
قطعه میانه از حی است نیز و ظاهر این است که
استخوان بی گوشت در حکم استخوان با گوشت است
مگر مثل دندان و ناخن و مانند اینها و هرگاه طفل
چهار ماهه سقط شود واجب است که او را غسل بدهند
و در جامه بپیچند و دفن کنند و احوط زیادتی
حنوط است و هرگاه از چهار ماه کمتر داشته باشد
لازم است که در جامه پیچیده شود و دفن شود بنا
بر فتوای جمعی از علما و آن احوط است و هرگاه غسل
دادن میت بنحوی که مذکور شد ممکن نباشد واجب است
که دفن کرده شود بدون غسل و اما کیفیت غسل میت
پس بدانکه واجب است که میت را سه غسل بدهند
بدر

بدر و کافور و باب خالص و واجب است ترتیب
در میان این سه غسل بنحوی که ذکر شد و مقدار سدر
و کافور بر صدق آب سدر و آب کافور است
و جایز نیست اقتصار بر کمتر از سه غسل مگر در وقت
ضرورت که در این وقت اکتفا میشود با نچه ممکن است
از این اغسال و هرگاه سدر یا کافور یافت نشود اکتفا
میشود بیک غسل با آب خالص اگر چه احوط سه غسل است
باب خالص و هرگاه بعضی از اغسال ممکن نشود احوط
است که میت تیمم داده شود بدل از غسل و هرگاه
خوف متفرق شدن جلد میت باشد از غسل دادن
او واجب است که تیمم داده شود و واجب است در غسل
میت ترتیب ما بین اعضا باین نحو که اول سر و گردن

هم چنانکه ذکر شد
آب
و ... العاص
اغسال هم

و کفن شسته شود و بعد از آن طرف راست و
بعد از آن طرف چپ و ساقط میشود ترتیب بفرو
بردن میت را در آب یکدفعه واحد **فصل سیم**
در تکفین است و واجب است تکفین میت بسه قطعه
اعم از اینکه میت مرد باشد یا زن یا خنثی یا ممسوح
و مشهور آن است که آن سه قطعه لنگ است
و پیراهن و لفافه که ساتر جمیع جسد باشد و بعضی
اکتفا کرده اند به ثوب که شامل جمیع جسد باشد
و قول اول احوط است و ظاهر آنست که در لنگ و
پیراهن صدق عرفی کفایت میکند و احوط در لنگ آنست
که از ناف تا زانو را بپوشاند و احوط از آن آنست
که بپوشاند سینه و تا قدمها را و احوط در پیراهن آنست
که از شانه

که از شانه [2] تا قدم را بپوشاند و احوط در لفافه آن
است که در طول زیاد باشد بنحوی که بتوان بست اول آن را
از سر و قدم و در عرض بقدری زیاد باشد بنحوی که
بتوان بست اما که بر روی هم بپیچند از دو طرف
و هرگاه سه پارچه ممکن نشود جایز است اکتفا
بیک پارچه که شامل جمیع بدن باشد و اگر این هم ممکن
نباشد نشود جایز است اکتفا با آنچه ممکن شود و هر
گاه این هم ممکن نشود جایز است که عریان دفن شود
و واجب نیست بر مسلمین بذل کفن و سدر و کافور
و غیر اینها از آنچه محتاج الیه میت است بلکه مستحب است
و معتبر است در کفن اینکه طاهر باشد و مغصوب
و حریر نباشد و احوط اینست که از جلد و پشم و موی

[2] تا نصف ساق را بپوشاند و احوط از آن آنست که از شانه

حیوان مذکی نیز نباشد و مذهب نیز نباشد و واجب است
حنوط کردن میت را بعد از غسل مسح کردن مواضع
سجود بکافور و در آن مسمی کفایت میکند مگر در صورتیکه
میت محرم باشد که در اینصورت جایز نیست که بوی
خوش نزدیک آن ببرند چه از کافور چه از غیر
کافور و چه در تحنیط و چه در تغسیل و واجبات
میت از سدر و کافور و کفن از اصل ترکه خارج
میشود اگرچه مدیون باشد و کفن زوجه بر زوج است
و هم چنین سایر واجبات علی الاحوط و هرگاه از میت
چیزی ساقط شود از مو و غیره واجب است که در کفن
او گذارده شود **فصل چهارم** در نماز میت است
واجب است نماز بر هر کسیکه اظهار شهادتین کند یا محکوم
بکفر

بکفر نباشد اعم از اینکه مرد باشد یا زن شیعه اثنی
عشری باشد یا سنی یا غیر اینها از فرق مسلمین و مشهور
ما بین علما وجوب نماز است بر طفل شش ساله و آن
احوط است و اولی بنماز اولی بتغسیل است و کیفیت
و نماز میت پنج تکبیر است بر مؤمن و چهار تکبیر است
بر منافق و احوط وجوب دعا است ما بین تکبیرات و
ظاهر اینست که دعای بخصوصی واجب نباشد
بلکه کفایت می کند بعد از تکبیر اول شهادتین و
بعد از تکبیر دویم صلوات بر پیغمبر و آل آنجناب و بعد
از تکبیر سیم دعا از برای مؤمنین و بعد از تکبیر چهارم
دعا از برای میت پس کفایت می کند که بگوید بعد از
تکبیر اول اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله

و بعد از تکبیر ثانی اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد
از تکبیر ثالث اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات و بعد
از تکبیر رابع اللهم اغفر لهذا المیت اینها در صورتیست
که میت اثنی عشری باشد و اگر منافق و جاحد حق باشد بعد از تکبیر
ثالث بگوید اللهم املأ جوفه نارا و قبره نارا و سلط
علیه الحیات والعقارب و اگر مستضعف باشد بگوید
اللهم ان کان من اهل الخیر فاغفر له و ارحمه و تجاوز
عنه و هرگاه طفل باشد بگوید اللهم اجعله لابویه
ولنا سلفا و فرطا و اجرا و واجبست در نماز میت
نیت و استقبال قبله مع الامکان و گذاردن سر میت را
بطرف راست نمازگذار مگر آنکه ماموم باشد و پشت
حذا باینه میت در حال نماز و جایز نیست که نمازگذار
از میت

از میت بسیار دور باشد و جایز نیست نماز بر میت
قبل از تغسیل و تکفین و اگر ممکن نباشد میت را در قبر
می‌گذارند عورت او را میپوشانند اگرچه بخشت و آجر
باشد و نماز می‌کنند و بعد دفن می‌کنند فصل پنجم
در دفن است واجبست دفن میت بوجوب کفائی و
مقدار واجب آن اینست که پنهان شود جسد میت
در زیر خاك بنحوی که محفوظ بماند جسد او از سباع
و ظاهر نشود بوی او و هرگاه دفن متعذر شود
بسبب صلابت زمین و نحو آن جایز است که بگذارند
او را در بنائی و بپوشانند او را بنحوی که دفن شد
و هرگاه کسی در کشتی بمیرد و متعذر باشد بردن او بخشکی
واجب است که او را در دریا بیندازند باین نحو که چیزی

و هرگاه تغسیل ممکن نباشد تیمم بدل غسل میت را و بعد از کفن میکنند و بعد نماز میکنند و هکذا تکفین م م

ثقیلی مثل سنگ و نحو آن بر پا یا موضع دیگر آن می
بندند و بدریا می اندازند یا آنکه او را در خمره یا نحو آن
داخل می کنند و بدریا می اندازند و احوط یعنی اخیر است
با امکان و واجبست در حال دفن که میت را بر طرف راست
بخوابانند مگر اینکه میت زن کافره باشد که حامله
شده باشد از مسلمان که در اینصورت آن زن کافره را
پشت بقبله می خوابانند و حرام است نبش قبر و هم چنین
نقل موتی بعد از دفن مگر در چند موضع که در کشف
الاسرار متعرض شده ایم و هم چنین حرام است پاره
کردن ثوب از جهت مردن الا بر پدر و برادر بنا
بر مشهور باب سیم در زکوة است و در آن چند فصل است
فصل اول در شرایط وجوب زکوة است و شرطست
در وجوب

باب سیم

در وجوب زکوة مال بلوغ و عقل و حریت و مالك بودن
و تمکن از تصرف در آن پس واجب نیست زکوة در اموال
طفل و نه در اموال مجنون و نه بر مملوك و نه بر غیر
مالك و نه بر غیر متمکن از تصرف مثل کسی که مال او را
غصب کرده باشد و نتواند که تصرف کند در آن و نیز واجبست
زکوة بر کافر ولکن صحیح نیست از او فصل دویم
در بیان چیزهائیست که زکوة بر آنها واجبست
واجبست زکوة در شتر و گاو و گوسفند و در طلا
و نقره و در گندم و جو و خرما و کشمش و واجب نیست
در غیر اینها و در شتر دوازده نصابست نصاب اول
تا پنجم هر یك پنج شتر است پس در کمتر از پنج شتر چیزی
واجب نیست و در پنج شتر لازم است یك گوسفند و دیگر

لازم نیست تا آنکه به ده شتر برسد و در آن دو گوسفند
لازم است و دیگر لازم نیست تا آنکه به پانزده برسد
و در آن سه گوسفند لازم است و دیگر لازم نیست تا آنکه
به بیست برسد و در آن چهار گوسفند لازم است
و دیگر لازم نیست تا آنکه به بیست و پنج برسد و در آن
پنج گوسفند لازم است نصاب ششم بیست و شش است
و در آن واجب است بنت مخاض یعنی شتری که داخل
در سال دویم شده باشد نصاب هفتم سی و شش است
و در آن لازم است بنت لبون یعنی شتری که داخل در
سال سیم شده باشد نصاب هشتم چهل و شش است و
در آن لازم است حقه یعنی شتری که داخل در سال
چهارم شده باشد نصاب نهم شصت و یک و در آن
لازم است

لازم است جذعه و آن شتری است که داخل در سال پنجم
شده باشد نصاب دهم هفتاد و شش است و در آن
دو بنت لبون لازم است نصاب یازدهم نود و یک است
و در آن دو حقه است نصاب دوازدهم صد و بیست
و یک است و در هر پنجاه شتر یک حقه لازم است
و در چهل شتر یک بنت لبون لازم است و در گاو
دو نصاب است اول سی و در آن لازم است تبیع
و آن گاوی است که یک سال داشته باشد دویم چهل است
و در آن مسنه لازم است و آن ماده گاوی است که
داخل در سال سیم شده باشد و هرگاه از چهل گذشته
مخیر است مابین اختیار هر یک از این دو نصاب
و در گوسفند پنج نصاب است اول چهل است و

و در آن گوسفندی لازم است دویم صد و بیست
و یک و در آن دو گوسفند لازم است سیم دویست
و یک و در آن سه گوسفند لازم است چهارم
سیصد و یک و در آن چهار گوسفند است پنجم
چهارصد است و در هر صد گوسفند یک گوسفند
لازم است و در هر یک از طلا و نقره دو نصاب است
نصاب اول طلا بیست دینار است که بیست مثقال
شرعی بوده باشد و آن پانزده مثقال صیرفی است
و در آن نصف مثقال شرعی است و نصاب دویم چهار
دینار است و در آن عشر دینار است و در کمتر از این
دو نصاب زکوة نیست و نصاب اول نقره دویست
درهم است و آن صد و چهل مثقال شرعی است و صد و
پنج مثقال

پنج مثقال صیرفی است و در آن پنج درهم است و آن سه
مثقال و نیم شرعی است که عبارت از دو مثقال
صیرفی است و پنج ثمن مثقال و نصاب دویم چهل
درهم است و در آن یک درهم است که عبارت
از نیم مثقال شرعی [crossed out] و حمل است و آن نیم مثقال
صیرفی و یک عشر مثقال است و در غلات یک نصاب است
و آن سیصد صاع است و آن بوزن شاه متداول
در اصفهان صد و چهل و سه من و سه چهار یک
و پنجاه و بیست و پنجاه و دو مثقال و نیم و پنج مثقال است
و بوزن تبریز ضعف آن است و مقداری که باید
خارج شود از غلات بعد از رسیدن عشر است
اگر آب آن از باران یا نهر باشد و اگر در آب خوردن

و پنجوم

محتاج بچرخ و مانند آن باشد در آن نصف عشر است
و هر گاه زراعت گاهی باب نهر و باران آب بخورد
و گاهی باب چاه و نحو آن مدار بر اکثر است و اگر
مساوی باشد از نصف آن حاصل عشر باید داد
و از نصف دیگر نصف عشر و وقت تعلق زکوة
بغلات ثلث صدق اسم است در گندم و جو و آن محقق میشود
بانعقاد حب و بسته شدن دانه و در مویز غوره
شدن و در خرما سرخ شدن است و مشهور جواز تاخیر
زکوة است در غلات تا تصفیه دانه در گندم و جو
و تا خشک شدن در مویز و خرما و واجب نیست زکوة
در غلات مگر در صورتیکه مالک آنها شود بزراعت قبل از
زمان تعلق وجوب و زکوة تعلق میگیرد بغلات بعد از

اخراج

اخراج حصه سلطان و در الحاق سلاطین شیعه اشکال است
احوط عدم الحاق است هم چنانکه احوط عدم استثناء
مؤنه است مطلقا و شرط است در تعلق زکوة در گاو
و گوسفند و شتر اینکه سائمه باشند یعنی اینکه بعلف
صحرا بچرند پس هر گاه معلوفه باشند اگر چه در بعض
سال باشد زکوة تعلق نمیگیرد بانها و هم چنین شرط است
در تعلق زکوة بانها حلول حول یعنی مالک یک سال
مالک آنها باشد بقدر نصاب و از برای اولاد آنها
نیز معتبر است حلول حول از حین زاییدن و کفایت
نمیکند حلول حول در مادرهای آنها و هم چنین
شرط است در تعلق زکوة بانها اینکه عوامل نباشند
پس هر گاه عوامل باشند زکوة تعلق نمیگیرد بانها و شرط است

در تعلق زکوة بطلا و نقره حلول حول و اینکه
مسکوک بسکه معامله باشد و زکوة تعلق میگیرد
بعین اجناس زکویه نه بذمه بنا بر اقوی لکن
جایز است دادن قیمت آنها و معین نیست که از عین
آنها داده شود و دین مانع از وجوب زکوة نیست
و هم چنین فقر مالک مانع نیست لکن دور نیست که
هر گاه مالک فقیر باشد بتواند که بمصرف خود برساند
و هم چنین اگر مدیون باشد و از ادای دین عاجز باشد
فصل سیم در بیان زکوة است و مصرف زکوة هفت
صنف است اول فقراء و مساکین یعنی کسانیکه مالک
مؤنه سال نباشند نه بالفعل و نه بالقوة و ثابت
میشود فقر بعلم و بشهادة عدلین و احوط عدم اکتفای

بقول

مصرف

بقول عدل واحد و معروف بین الاصحاب ثبوت فقر است
بقول مدعی فقر اعم از اینکه ضعیف باشد یا قوی و
اعم از اینکه مسبوق بغنا بوده یا نبوده باشد و احوط
علاوه نمودن قسم است در صورت سبق بغنا دویم
عاملین اند و ایشان کسانی هستند که تعیین شده اند
از برای گرفتن زکوة از مردم و جمع و ضبط و کتابت
و حمل نمودن هر چند غنی باشند سیم جماعتی از کفار
هستند که تالیف کرده شده قلوب ایشان از برای
جهاد چهارم عبید تحت الشدة است یعنی غلامهایی
که در نزد مالکهای خود در محنت و مشقت باشند
و هم چنین غلامی که مکاتب شده باشد و عاجز باشد
از ادای مال الکتابة و هم چنین جایز است صرف

المکاتبه

زکوة در عتق عبید اگرچه در شدت و مشقت نباشند
لکن بشرط اینکه مستحق دیگر از سایر اصناف بهم نرسد
پنجم غارمیند و ایشان کسانی هستند که مدیون باشند
و از ادای دین عاجز باشند و هرگاه فقیر مدیون مالک
باشد جایز است از برای مالک که زکوة را بعوض دین
بردارد اعم از اینکه مدیون فقیر زنده باشد یا مرده
باشد و همچنین جایز است ادای دین فقیر مدیون از بابت
زکوة اعم از اینکه زنده باشد یا مرده باشد و اعم از
اینکه مدیون پدر مالک باشد یا غیر او از اشخاصی که
واجب النفقه مالک باشد یا غیر ایشان ششم سبیل الله است
و آن مطلق خیرات است هفتم ابن السبیل است و ایشان
کسانی هستند که در غربت فقیر باشند اگرچه در ولایت
خود غنی

خود غنی باشند بشرط آنکه سفر معصیت نباشد و
عاجز باشند از قرض یا فروختن چیزی که در ولایت
دارد و هرگاه از مقدار حاجت زیاد باید پس بدهد
و شرط است در مستحقین زکوة اسلام و ایمان مگر در
صنف سیم و ششم فی الجمله پس جایز نیست زکوة دادن
بکافر یا مخالف و در اشتراط عدالت خلاف است
و احوط اعتبار است اگرچه اقوی عدم اعتبار است
و جمعی ادعای اجماع کرده اند بر اعتبار عدالت در
عاملین و آن احوط است و جایز است دادن زکوة
باطفال شیعه بانحوی که خود صرف نفقه ایشان
برسانند یا بکسی بدهند که محل اعتماد باشد که بمصرف اطفال
برساند یا بخود طفل بدهند اگر خاطر جمع باشد که طفل

بمصرف خود میرساند و همچنین شرط است در مستحق
اینکه واجب النفقه مالک نباشد مثل پدر و مادر
و اولاد و زوجه دائمه و مملوک و جایز است دفع
بغیر ایشان اگرچه از اقارب بوده باشد مثل برادر و
عم و عمه و هرگاه کسی که واجب النفقه غیر است در
توسعه نباشد می تواند که زکوة از غیر منفق
از جهة توسعه بگیرد و همچنین هرگاه نفقه منفق
کفایت احوال او را نکند تا کفایت عیال واجب
النفقه او را نکند او میتواند که زکوة بگیرد و همچنین
زوجه متمتع بها می تواند زکوة بگیرد با فقر و حرام است
زکوة بر زوجه ناشزه اگرچه فقیر باشد و همچنین است
عبد آبق و جایز است از برای زوجه که زکوة خود را
بزوج

بزوج خود بدهد اگرچه زوج بمصرف او و اولاد او
برساند و هرگاه عیال او کسی باشد که واجب النفقه او
نباشد جایز است که زکوة باو بدهد و جایز است
که مالک زکوة را بواجب النفقه خود بدهد هرگاه
عامل باشد یا آنکه بجهاد برود یا اینکه مدیون باشد
یا آنکه مکاتب باشد یا ابن السبیل باشد لکن ابن السبیل
میگیرد زاید بر نفقه حضر را و همچنین شرط است
در مستحق زکوة که هاشمی نباشد پس هرگاه هاشمی باشد
زکوة غیر هاشمی را نمیتواند که بگیرد و زکوة هاشمی بر
هاشمی حلال است و از برای هاشمی جایز است گرفتن
صدقات مندوبه از غیر هاشمی و همچنین صدقات
واجبه غیر از زکوة علی الاقوی و متولی اخراج زکوة

مالک است یا وکیل مالک یا عامل یا امام یا مجتهد جامع الشرایط
در زمان غیبت امام ع و قبول میشود قول مالک در دادن
زکوة و مطالبه شاهد از او نمیشود و بهتر از برای مالک
این است که زکوة را ببرد در نزد امام یا مجتهد که او
بمصرف مستحق برساند و جایز است صرف زکوة در یک شخص
از یک صنف از اصناف مستحقین و تقسیم نمودن ما بین
جمیع اصناف لازم نیست اگرچه افضل است و احوط عدم
نقل زکوة است از بلد مال با وجود مستحق در بلد
اگرچه اقوی جواز است لکن با وجود مستحق هرگاه نقل
کند به بلدی دیگر و تلف شود ضامن است و با عدم
وجود مستحق ضامن نیست مگر با تفریط و مقدار کثیر زکوة
حدی نیست پس جایز است که بفقیر واحد بدهد اینقدر
که غنی شود

که غنی شود اگرچه زاید بر مؤنه سال هم باشد و
در اقل خلاف است و احوط اینست که کمتر از زکوة
نصاب اول طلا و نقره نباشد اگرچه اقوی جواز
کمتر از آنست و وقت وجوب اخراج زکوة در غیر غلات
دخول ماه دوازدهم است علی الاحوط و در غلات
بنحویست که سابقا ذکر شد و احوط عدم تاخیر است
بعد از دخول وقت وجوب بدون عذر شرعی و هرگاه
بدون عذر تاخیر بیندازد ضامن است و جایز نیست
تقدیم زکوة بر زمان وجوب و جایز است تقدیم بر نیت
قرض و بعد از دخول وقت وجوب بابت زکوة
محسوب دارد هرگاه مدیون بصفت مستحقین باقی
باشد و وجوب نیز در مال باقی باشد

و واجب است در زکوة نیت و کفایت میکند در آن
قصد زکوة قربة الی الله و هرگاه در ذمه او واجبات
متعدده باشد مثل زکوة مال و زکوة فطره و خمس
و نحو اینها تعیین لازم است و هرگاه ما فی الذمه
متعدد نباشد تعیین لازم نیست و معتبر نیت
مالک است هرگاه خود مالک زکوة را بدهد و هرگاه
وکیل یا عامل یا امام یا مجتهد بدهد احوط جمع است
ما بین نیت مالک در حال دفع باینها و نیت اینها
در حال دفع بمستحق اگرچه احتمال اکتفا به نیت مالک
در حال دفع باینها خالی از وجه نیست و متبادر نیز در
نیت معتبر است پس کفایت میکند نیت قبل از دفع
هرگاه مستمر باشد تا حال دفع و هرگاه در وقت دادن
نیت

نیت نداشته باشد [illegible]

نیت کند مادامیکه عین مال در دست گیرنده باقی
باشد و همچنین هرگاه تلف شده باشد با علم قابض
بحال و با عدم علم مشکل است و احوط عدم کفایت است
و لازم نیست تسلیم زکوة بخود مستحق بلکه جایز است
تسلیم بوکیل یا ولی او نیز و همچنین لازم نیست اعلام
مستحق باینکه آنچه باو میدهد زکوة است بلکه
نیت زکوة کفایت میکند اگرچه مستحق نداند
که آنچه بابت است والله اعلم **فصل چهارم** در زکوة
فطره است بدانکه واجب است فطره بشرط بلوغ
و عقل و حریت و غنا پس واجب نیست فطره بر صبی
و نه بر مجنون و نه بر مملوک و نه بر فقیر و همچنین
واجب نیست بر کسیکه داخل شود شوال برا و در حالتی

که مغمی علیه باشد بنا بر مشهور و احوط عدم اعتبار این
شرط است و هرگاه از عبد مکاتب مقداری آزاد شده باشد
واجب است بر او زکوة فطره بقدر حریت و بعد از تحقق
شرایط واجب است دادن زکوة خود و هر کسیکه
عیال او باشد مثل زوجه و اولاد و غلام و کنیز
و خادم و مهمان و مخفی نماند که از خود عیال زکوة
ساقط است و معتبر است در دادن زکوة فطره قصد
قربت پس صحیح نیست بدون قصد قربت و مصرف
زکوة فطره مصرف زکوة مالیه است و احوط صرف
در فقرا است پس جایز نیست دادن زکوة فطره بغیر
فرقه اثنی عشریه و باطفال مؤمنین زکوة فطره را دادن
عیبی ندارد هم چنانکه در زکوة مال ذکر شد و هم چنین
جایز نیست

جایز نیست بر غیر هاشمی دادن فطره را بهاشمی
و هرگاه عیال هاشمی غیر هاشمی باشد میتواند فطره
او را بهاشمی داد و هرگاه عیال غیر هاشمی هاشمی باشد
فطره او را بهاشمی نمیتوان داد و متولی دادن فطره
مالک است یا وکیل آن یا امام یا منصوب از جانب امام
و افضل در زمان غیبت دادن بفقهاء شیعه است
و احوط اینست که بهر فقیری کمتر از یک صاع داده
نشود مگر اینکه جماعتی کثیر مجتمع باشند و ممکن نباشد
که بهریک یکصاع داده شود و در اینصورت کمتر
از یکصاع دادن بی عیب است و جایز است که بفقیر
فطرهای متعدد داده شود که غنی شود و افضل تخصیص
اقربا است بعد همسایگان و بهتر ترجیح صاحبان علم

و تقوی است و جنس زکوة فطره هر چیزیست که قوت
غالب اهل بلد زکوة دهنده باشد اگرچه قوت غالب
خود زکوة دهنده نباشد و احوط اقتصار است بر گندم
و جو و آرد و نان [illegible] و کشمش و دادن قیمت
اینها نیز جایز است و مقدار فطره یکصاع است
و آن نه من بوزن شاه است الا بیست و پنج مثقال صیرفی
و اول وقت وجوب زکوة فطره داخل شدن ماه شوال است
و جمعی قائل شده اند که اول وقت دخول شهر رمضان
است و قول اول احوط است و جایز است که قبل از
دخول وقت زکوة را بدهد بنیت قرض و بعد از
دخول وقت حساب کند و در آخر وقت آن خلاف است
و احوط عدم تأخیر است از نماز عید و هرگاه وقت خارج شد
واجب است

واجب است که زکوة را بدهد و جایز است که قصد ادا نماید
اینها در صورتی است که عزل کرده باشد زکوة را و هرگاه
عزل نکرده باشد احوط اینست که زکوة را بدهد بقصد
قربت مطلقه و متعرض ادا یا قضا نشود و هرگاه
تأخیر بیندازد فطره را بعد از عزل از وقت و ممکن
باشد بمستحق رسانیدن و تلف شود ضامن خواهد
بود و هرگاه ممکن نباشد ضامن نخواهد بود و کلام
در جواز حمل ببلدی دیگر با وجود مستحق بنحویست
که در زکوة مال ذکر شد والله العالم باب چهارم
در خمس است و در آن چند فصل است فصل اول
در بیان چیزهائیست که خمس بآنها تعلق میگیرد
و آن هفت چیز است علی المشهور اول مالی است که از کفار

حربی در جهاد با ایشان بدست بیاید اعم از اینکه
عسکر جمع نموده باشند یا نه کم بوده باشد یا بسیار
از جمله منقولات باشد یا نه مثل اراضی که از آنها
گرفته‌اند تا مشتمل علی المشهور و اعم از اینکه بقهر و غلبه
گرفته شده باشد یا بغیر آن مثل سرقت و اینها در
صورتیست که جنگ با کفار باذن نبی یا وصی باشد.
و اما هرگاه بدون اذن باشد خمس بآن تعلق نمی
گیرد بلکه از انفال است و جمعی الحاق کرده‌اند بجهاد
با کفار جهاد با مخالفین را و آن احوط است دویم
معادن است مثل طلا و نقره و یاقوت و زبرجد
و امثال اینها سیم گنجست و آن مالست که ذخیره شده
باشد در زیر زمین چهارم هر چیزی که از دریا

بیرون

بیرون بیاورند بغواصی پنجم ارباح مکاسبست
از تجارات و صناعات و زراعات ششم زمینی است
که ذمی خریده باشد از مسلم هفتم حلال مخلوط
بحرام است که متمیز نباشد صاحب حرام و نه قدر آن
بنابر مشهور میان اصحاب **فصل دویم** در شرایط تعلق
گرفتن خمس است بهریک از هفت چیزی که ذکر شد
بدانکه شرطست در قسم اول اینکه آن مال غصب نشده
باشد از شخص مسلمانی یا از کسیکه از معاهدین بوده
باشد و در قسم دویم بیرون نمودن اخراجات لازمست را
مثل کندن و گداختن و صاف نمودن و غیر آن چه
بعد از وضع اخراجات مزبوره آنچه باقی ماند بقدر
بیست مثقال شرعی از طلا برسد یا نه بنابر احوط و

در سیم شرطست اینکه اگر طلا و نقره بوده باشد
برسد بمقدار نصاب و آن نصاب طلا و نقره است
و اگر غیر طلا و نقره باشد پس معتبر رسیدن قیمت آنست
بمقدار نصاب مذکور و شرطست در چهارم اینکه
قیمت آن کمتر از یک دینار شرعی نباشد و اینکه بیرون آورده شده
در آب بدست اهل باشد بلی تعلق میگیرد خمس بکمتر
از این مقدار بعنوان منافع مکاسب و در پنجم آنکه
زیاده از خرج سال خود و عیال خود بوده باشد
چه عیال واجب النفقه و چه غیر آن بشرط آنکه عیال
آن بسبب عمل حرامی نبوده باشد و هرگاه کمتر خرج
نمودند آنچه مناسب حال اوست خمس باقی مانده بر او
لازم است و هرگاه زیاده خرج کرد از آنچه مناسب حال اوست

احوط

احوط اینست که خمس زاید را بدهد و داخل در اخراجات
سال است اخراجات مهمان و هدیه و آنچه ظالمان میگیرد
بقهر و غلبه و ادای حقوق لازمه مثل نذر و کفارات
و مانند آن مثل حج واجب چه در سالیکه منفعت
حاصل شده است واجب شده باشد و چه پیش از آن
هرچند در سال پیش ممکن از رفتن بمکه و کذا در
حج بوده و بعد عمداً ترک نموده باشد و از جمله
اخراجات سالست ادا نمودن قرضی که از برای او
حاصل شده باشد چه محتاج بآن قرض حین الاقتراض
بوده باشد و چه نباشد و چه در آن حین قادر بر ادای
آن بوده باشد یا نه و آنچه از برای خود میخرد از حیوان
سواری و غلام و کنیز و خانه و اسباب آن و غیر آن

محتاج است وصدقات وخیرات ومبرات وحج مستحب
وزیارات وما نند ان بین محسوب از مؤنه اخراجات
سال است وهرگاه مالی از او تلف شود یا خرابی برا او
وارد شود از مؤنه محسوب نخواهد بود علی الاحوط
والاقوی وهرگاه از برای او مالی باشد که خمس نداشته
باشد مثل مال موروث وموهوب بنا بر مشهور
در نخوان ومنفعتی بیش از برای او بهم رسد یا باید اخراجات
سال را از ان مالی که خمس ندارد موضوع نماید یا از منفعت
حاصله یا از هر دو بالنسبه در هر یک از احتمالات ثلثه
قوی است واحوط قول اول است ومراد بسال در این مقام
سال هلالی است ومحقق میشود بتمام شدن ماه دوازدهم
اگرچه در وسط سال عربی بوده باشد وابتداء ان ابتداء
حصول

حصول منفعت است لکن ابتداء شروع در کسب احوط است
واحوط اخراج خمس است از مجموع منافع حاصله از ابتداء
سال شروع در کسب تا آخر سال بعد از وضع مؤنه
سال ودر این قسم دست زدن از مؤنه سال بعد
نصاب ونگذشتن سال بران معتبر نیست ولکن تاخیر
تا آخر سال جایز است ودر اقسام دیگر تاخیر مزبور
جایز نیست وشرط است در قسم هفتم معلوم نبودن
مقدار حرام ومالک ان پس اگر مالک ومقدار مال حرام هر دو
معلوم باشد خمس باین مال تعلق نمیگیرد بلکه باید تمام مال
را بمالک خود برساند ومثل ان است در تعلق نگرفتن
خمس بدان هرگاه مقدار مال را بدانند ومالک ان را ندانند
که کیست چه بعد از مأیوس شدن از معلوم گردیدن

مالک باید ان مال را از جانب صاحبان تصدق نماید بر
هر که خواهد از فقراء بنا بر مشهور اعم از اینکه بسادات
بدهد یا بعوام چه مساوی خمس از مجموع مال باشد
چه کمتر وچه بیشتر وبعد از جدا کردن ان را باذن
حاکم شرع از مال خود خود می تواند تصدق نماید
وحاجت باذن مجتهد یا بدادن باو نیست لکن احتیاط
در امثال مقام مطلوب است واگر مالک را بداند ومقدار
حرام مختلط را نداند وجوهی از برای استخلاص ذکر
شده است وبهترین انها راضی نمودن مالک است
بصلح وعنوان **فصل ششم** در بیان کیفیت تقسیم خمس و
مصرف ان وشرایط کسانیکه خمس بایشان می دهند
بخوان بدانکه خمس منقسم بشش قسمت میشود سه سهم ان
در این

در این عصر متعلق بحضرت صاحب الامر عج فی ظهوره است
وسه سهم دیگر از یتیمان وفقیران وراه گذریان است
که ایشان را ابن السبیل میگویند وواجب است نیت در ان
بنحوی که در زکوة گذشت از مالک یا وکیل یا وصی
ان مگر در خمس ذمی از زمینی که از مسلمان میخرد
اگرچه در ان نیز احوط است وشرط است در این سه
طایفه اینکه اثنی عشری باشند وهمچنین شرط است
که از جانب پدر نسبت ایشان بعبد المطلب که جد
پیغمبر است منتهی شود وشرط است در یتیم فقیر بودن
علی المشهور ودر ابن السبیل در بلدی که خمس می گیرد
وواجب است قسمت نمودن بر سه طایفه مزبوره
لکن تسویه ان واجب نیست ولازم نیست رسانیدن هر سهم

از این سه سهم را بر شخص از اشخاص هر طایفه بلکه
جایز است علی المشهور اکتفا در رسانیدن هر یک از
این سه سهم بیک شخص از اشخاص هر طایفه و احوط
اینست که زیاده از مؤنه یک سال بفقرا سادات و
ایتام ایشان ندهند و هرگاه مؤنه بعض سال را
داشته باشد مؤنه بقیه سال را زیاده نه دهند و جایز
نیست بابن السبیل از سادات زیاده از قدر حاجت
دادن و ابتدا سال در این مقام از حین دادن خمس است
و واجب است خمس در ربح مالی که خمس در او نباشد مثل
مالی که خمس آن داده شده باشد و مثل ارث و هبه
و صدقه بنابر مشهور بلکه بعضی قایلند بوجوب خمس
ربح حاصل اگر چه صرف اخراج خمس شده باشد مثل اینکه
تجارت

تجارت کرد با آن ربحی حاصل شد با آن ربح ربحی
دیگر حاصل شد واجب است خمس ربح اول و ربح ثانی
بعد از وضع مؤنه سال و مشهور اینست که فرقی
نیست در وجوب خمس در میان حال حضور امام ع و
حال غیبت آن و نه در میان سهم امام و غیر امام
و جماعتی از علماء قایلند بسقوط سهم امام ع در زمان
غیبت و بعضی دیگر قایلند بسقوط خمس در زمان
غیبت مطلقا و این قول ضعیف است و احوط قول اول است
و ظاهر جواز رسانیدن مالک است سهم غیر امام را بارباب
آن و اما سهم امام اگر چه در جواز آن نیز وجهیست غیر
بعید لکن احوط در هر دو صورت اینست که بمجتهد
عادل داده شود که بمصرفش برساند و جایز است

که سهم امام ع در زمان غیبت بمحتاجین از سادات داده
شود و اگر ممکن نباشد رسانیدن بمجتهد جایز است که
خود مالک آن را در آن مصرف صرف نماید

باب پنجم

در صوم است و آن عبارت است از امساک مخصوص
چنانچه بیاید و در آن چند مقصد است

مقصد اول

در شرایط روزه است بدانکه شرط است در واجب شدن
روزه بلوغ و عقل و نبودن در سفری که باعث قصر
نماز میشود و سالم بودن از ناخوشی و بیماری و هر
گونه ضرری که بترسد شخص بسبب آن بر نفس محترمی
یا عرض محترمی چه معلوم باشد آن ضرر و چه مظنون
بلکه اقوی بطلان روزه است با خوف از ضرر بیمار
شدن یا زیاد شدن یا طول کشیدن آن و غیر آن از
ضررهای

ضررهای دیگر که عادةً متحمل آنها نمیتوان گردید
و هم چنین شرط است سالم بودن از حیض و نفاس و
بیهوشی که غالب بر حواس شده باشد و صحت روزه
مشروط است علاوه بر آنچه غیر از بلوغ مذکور شد
بایمان و اسلام و قابلیت داشتن آن زمان از برای
روزه پس واقع نمیشود روزه در عید رمضان یا
عید قربان و هم چنین روزه غیر رمضان در ماه رمضان
و بحصول اذن از برای زن و غلام و کنیز و بعدم نهی
پدر و مادر در روزه فرزند خصوصا با تألم
ایشان و بنیت قربت چنانچه سابقا گذشت و
احوط مشروط بودن صحت روزه مستحب است بفراغ
ذمه مکلف از قضاء ماه رمضان بلکه غیر آن نیز مثل

کفاره و بخوان اگر قضا انیز باشد پس واجب نیست
روزه بر غیر بالغ و نه بر دیوانه در ایام دیوانگی
بلی اگر بعضی از روزها دیوانه نباشد در آن روزها
روزه بر او واجب است و نه بر مریض یا کسیکه بترسد
از ضرر بر نفس یا عرض محترمی یا از تلف شدن چیزی
و بخوان چنانچه مذکور شد و نه زن بر حایض
و زنیکه خون نفاس می بیند و نه بر مسافر سفر
مذکور و صحیح است روزه از طفل نابالغ و از دیوانه
در ایام افاقه و از مستحاضه هرگاه عمل بیاورد آنچه
را که بر او هست از غسلهای روز و شب و از مسافر
در سفر بعنوان بدل هدی و همچنین روز بدل بدنه هر
گاه بیرون رفته باشد از عرفات پیش از غروب آفتاب.

عمدا

عمدا و در روزه که نذر کرده باشد گرفتن آن را
در سفر و حضر و اما در روزه مستحب در سفر پس قول
بکراهت قوی است مگر در سه روز در مدینه از برای
حاجت و از صاحبان این اعذار روزه مجزی نخواهد
بود مگر از مسافری که جاهل مسئله باشد در تمام
وقت و ناسی مثل جاهل نیست در معذور بودن
و اگر طفل و کافر قبل از زوال بالغ و مسلمان شوند واجب است
بر ایشان روزه آن روز نظر الاحوط و همچنین است
حال دیوانه و بیهوش اگر افاقه قبل از زوال از
برای ایشان حاصل شود و اما مریض و مسافر پس اگر پیش از
ظهر دفع عذر از ایشان بشود و افطار ننموده باشند
تمام نمایند روزه را و اگر پیش از آن افطار نموده باشند

نه واجب است روزه بر ایشان و نه صحیح و هرگاه از
برای مریض و مسافر در اثنای روز عذر حاصل
شود پس مریض افطار نماید در هر وقت از روز که
بوده باشد و مسافر هرگاه پیش از ظهر بیرون رود
و اگر بیرون رود بعد از ظهر واجب است که روزه را تمام
نماید و مرد پیر و زن پیر هرگاه از روزه گرفتن
عاجز شوند یعنی نتوانند روزه بگیرند افطار نمایند
چه متعذر باشد روزه بر ایشان و چه متعسر لکن
در صورت تعسر واجب است بر ایشان تصدق نمودن
از هر روزی مدی از طعام و همچنین است حکم کسی
صاحب دردیست که سیراب نشود مطلقا از آب خوردن
را ترک نماید در تمام روز و احوط تصدق است مطلقا

هرگاه

و هرگاه بعد از آن ممکن شود روزه گرفتن از برای ایشان
واجب است بر ایشان قضای آن روزه بنابر مشهور و الله العالم
مقصد دوم در بیان حقیقت روزه است و در آن چند
مطلب است **مطلب اول** در زمان روزه بدانکه اول وقت
روزه طلوع فجر ثانی است و آخر وقتش اول مغرب است
و باید ترک نماید چیزها را اول وقت آن اموری که مذکور
خواهد شد مگر جماع که پیش از صبح باید ترک شود
هرگاه وقت وسعت از برای آن و غسل جنابت نداشته
باشد **مطلب دوم** در نیت است و کفایت می کند در آن
قصد نمودن روزه قربة الی الله و نباید معین نماید
روزه را هرگاه معین نباشد و بنیت آن باطل میشود
روزه چه سهو باشد یا عمد مگر در بعضی از صور مثل

مقصد دوم

مطلب اول

مطلب دوم

یوم الشک چنانچه خواهد آمد پس کفایت می کند در نیت
روزه ماه رمضان اینکه امساک می کنم از چند چیزی که
خواهد آمد قربة الی الله بدون احتیاج بقصد وجوب و تعیین
آن بهتر شود هر چند تعیین احوط است و همچنین حکم کرده اند نذر
معین و مانند آن مثل عهد و قسم و استیجار علی الاقوی
و اما کفارات و نذر مطلق و روزه مندوب پس
اقوی اعتبار تعیین است در آنها و باید نیت با اول جزو
از روزه محقق باشد اگر چه در تمام شب نیت نمودن
جایز است و اگر ترک نماید نیت را عمداً تا داخل صبح شود
روزه او صحیح نیست پس بر او واجب است قضا و همچنین
کفاره علی الاحوط و باطل میشود نیت بفعل منافی
بعد از آن و پیش از صبح اینها همه در حال اختیار است
و اما در حال

و اما در حال اضطرار مثل ندانستن اینکه آن روز روز
اول ماه رمضان است مثلا یا فراموش نمودن آن پس وقت
نیت تا ظهر باقیست و لکن وقت تذکر باید فوراً نیت
نماید و الا روزه او باطل است و همچنین غیر روزه
واجب معین جایز است تجدید نیت در آن بعد از اشتغال
تا وقت زوال اگر فعل منافی بعمل نیاورده باشد و اما
روزه مستحب پس وقت جواز نیت نمودن است در آن
تا غروب آفتاب و هر گاه جاهل باشد بداخل شدن ماه
رمضان مثل یوم الشک روزه آن روز کفایت از روزه
رمضان میکند مطلب سیم در بیان آنچه از آن امساک باید
باید نمود پیش از زمان روزه و در زمان آن روزه
و آن چند چیز است اول و دویم خوردن و آشامیدن است

که هر یک از آنها روزه را باطل می کند و هم موجب قضا
و کفاره میشود چه ماکول و مشروب عادی باشد
مثل نان و آب و چه غیر عادی مثل خاک و سنگ ریزه
و عصاره درخت و همچنین فرقی نیست میان اکل و
شرب بطریق متعارف و غیر متعارف مثل بلعیدن
پس باطل میکند روزه را مکیدن انگشتر بجهة دفع تشنگی
و غیر آن و همچنین جاییدن طعام بجهة اطعام طفل و
دنان در حلق مرغ و کبوتر و بخوان نمودن از دهان
و چشیدن نمک آش و امثال آن مادامیکه عمداً چیزی
فرو نبرد و اگر بی اختیار چیزی در این مواضع بحلق او
فرو رود روزه او باطل نمیشود و جایز است مسواک
کردن چه بچوب خشک و چه بچوب تر بلکه سنت است مطلقا
و معروف

و معروف بین الاصحاب جواز مضمضه کردن است از برای
روزه دار هر چند بجهة غیر وضو باشد و هر چند بجهة
خنک شدن باشد و افضل ترک مضمضه است در غیر وضو
و در روایتی وارد شده است که اب دهن را بعد از مضمضه
فرو نبرد تا اینکه سه دفعه آب دهن را بیندازد
سیم جماع کردن است مطلقا چه در قبل و چه در دبر چه مرد
و چه زن و چه در سایر حیوانات و چه در فاعل و چه
در مفعول چه انزال بشود و چه نشود پس بآن باطل میشود
روزه و واجب میشود قضا و کفاره بلی محتلم شدن در
روز روزه مفسد روزه نیست چهارم کذب بر خدا و
رسول و ائمه که مبطل روزه و موجب کفاره است
بنابر احوط و این در صورتیست که با اعتقاد بکذب بودن

نسبت دهد و باعتقاد نداشتن باینکه کذب است مبطل
نیست هرچند در واقع کذب باشد پنجم ارتماس در (البته)
ماه حرام است در روزه و مشهور در میان علمای
مجتهدان اینست که فعل ان عمدا مفسد روزه و
موجب قضا بلکه موجب کفاره است نیز و ان احوط است
و ترک احتیاط در ان سزاوار نیست و حاصل میشود
ارتماس بفرو بردن دفعة در اب بلکه بفرو بردن سر را
در اب هرچند بدن با موی سر از اب بیرون باشد و فرق
نیست در حکم مذکور میان مسدود بودن منافذ سر و عدم
ان و نه در میان روزه واجب و مستحب و نه در میان اینکه
یکدفعه سر را در اب فرو برد یا بتدریج مگر انکه
جزء الجزء اخر سر را داخل در اب نماید که مجموع در یکحال
در زیر

در زیر اب رود که در این صورت نه حرام خواهد بود و
نه مفسد و همچنین است هرگاه ارتماس نماید سهوا ششم
رسیدن غبار است باندرون بلکه بحلق علی الاحوط و ان
موجب قضا و کفاره است چه از جنس حلال باشد مثل
ارد و چه از جنس حرام باشد مثل خاک چه خود ان را
برساند و چه باعث رسیدن ان شود مثل ایستادن
در موضع غبار و محافظت نکردن ان را از خود و هرگاه
محافظت خود را از ان نمود و بعد ظاهر شد که غبار داخل
شده است بر او چیزی نیست و جمعی از متاخرین علما ملحق
نموده اند بغبار در حکم مذکور دود و بخار را و ان
احوط بلکه اظهر است هفتم حقنه کردن بچیزهای
که مایع باشد علی المشهور بین الاصحاب و بعضی جایز دانسته اند

حقنه نمودن بچیزهای جامد را مثل شیافی که استعمال
میشود و ان بی عیب است ولکن احتیاط در ترک ان شایسته
و مطلوب است هشتم قی کردن است از روی عمد و اختیار
و علاوه بر حرام بودن و مترتب شدن عقاب بر ان موجب
قضا است بلکه بعضی از علما موجب کفاره نیز دانسته اند
و بدون اختیار ضرری ندارد و اگر غذا یا اب بیرون اید
و بفضای دهن برسد باید ان را بریزد و اگر متعمدا فرو
برد قضا بلکه کفاره نیز بر او واجب است علی الاحوط
نهم بیرون اوردن منی است باستمنا بدست یا بملامسه
نمودن یا بوسیدن یا ملاعبه کردن یا نحو اینها از کارهایی
که سبب بیرون امدن منی میشود عادة هرچند قصد انزال
بان نداشته باشد و هرچند عادة او بیرون امدن
منی باینها

~~منی است باستمنا بدست یا بملامسه نمودن یا بوسیدن~~
~~یا ملاعبه کردن یا نحو اینها از کارها که سبب~~
~~بیرون امدن منی میشود عادة هرچند قصد انزال~~
~~بان نداشته باشد و هرچند عادة او بیرون امدن~~
منی باین افعال نباشد و اگر بیکی از این کارها
قصد انزال منی داشته باشد و منی بیرون نیاید
ان قصد مفسد روزه نمیباشد لیکن مرتکب فعل
حرامی شده است و اگر خارج شود منی بیخواه از عملی
پس اگر قصد او انزال باشد یا عادة او خروج منی باشد
قضا و کفاره بر او واجب است و اگر نه چنین باشد
بعضی گفته اند که قضا و کفاره بر او واجب نیست
ولکن نظر بفحوای نصوص وارده در مقام دور نیست

فاسد شدن روزه بهر کاری که باعث انزال منی شود
اگرچه بگوش دادن بصدا و سخن زن و تخیل جماع
نمودن و نحو آن بوده باشد دوم باقی ماندن بر جنابت
است بهر نحو که حاصل شود از روی عمد تا طلوع فجر
بنابر مشهور میان علماء و بعضی ادعای اجماع بران نموده اند
و آن در ماه رمضان بلکه در قضای آن نیز حرام و مفسد
روزه و موجب قضا و کفاره است و در سایر اقسام
روزه چنین نیست هرچند احوط در آنها نیز اجتناب است
حتی در روزه مستحب و مثل بقای بر جنابت است بقای
بر حیض و نفاس و استحاضه بنابر اقوی و ظاهر توقف
نداشتن صحت روزه است بر غسل مس میت و در حکم
بقاء بر جنابت بنحوی که ذکر شد خوابیدن جنب بقصد

غسل

غسل نکردن و هرگاه بخوابد با قصد غسل و ملتفت بیدار
نشود تا صبح چیزی بر او نیست و هرگاه بخوابد با عدم
قصد غسل اعم از اینکه مردد باشد یا غافل باشد از
غسل یا از جنابت یا از روزه فرد احوط اتمام روزه
و قضا است اگرچه قول بعدم وجوب قضا خالی از
قوت نیست و هرگاه بخوابد بعد از خوابیکه پیش از آن
جنب شده است و بیدار نشود تا صبح قضا بر او واجب است
اگرچه قصد غسل داشته باشد و جمعی کفاره را در این صورت
لازم دانسته اند و آن مشکل است زیرا که ظاهر عدم وجوب
است و این خواب و خواب پیش از آن هیچیک حرام نیست
مگر در صورتیکه احتمال بیدار شدن ندهد یا آنکه خوف
داشته باشد که بیدار نشود علی الاحوط و این تفصیل

در خواب سیم نیز بعید نیست و احتیاط ترک خواب
دویم و سیم است مطلقا و اگر بخوابد در دفعه سیم
هرچند عازم بر غسل کردن باشد و غسل در شب
از او فوت شود قضا و کفاره بر او لازم است و اگر
از برای حیض و نحو آن غسل ممکن نشود تیمم نماید و
ظاهر لزوم باقی ماندن بر این تیمم است تا طلوع
فجر مگر در صورت تمکن از تجدید آن پیش از آنکه
صبح طالع شود **مطلب دویم** در بیان اینست که آنچه
مذکور گردید که روزه را باطل مینماید در صورتیست
که بجا آورد صایم از روی عمد و اختیار هرگاه
پس هرگاه از روی فراموشی و نسیان یکی از امور
مذکوره از او سر زند روزه او باطل نمیشود و هرگاه

بداند

بداند که روزه است ولکن فراموش کرده باشد که چیزی
روزه را باطل میکند و آنرا بعمل آورد احوط فاسد شدن
روزه است اگر فوری نباشد و همچنین باطل نمیشود
روزه هرگاه بدون قصد و اراده یکی از امور مذکوره
از او صادر شود مثل آنکه پشه یا مگسی پرواز نماید
و در حلق او داخل شود گرد یا داخل شود غبار غلیظ
در حلق او در جائیکه اجتناب از آن ممکن نباشد و همچنین
هرگاه بیفشارند در حلق او چیزی را و همچنین هرگاه
او را با فطار نمودن اجبار نمایند و افکنده بزنند
که بی اختیار و بی قصد آن مفطر را بعمل آورد و اگر
او را بترسانند بر ضرر رسانیدن بنفس او یا عیال او
یا برادران دینی او و بترسانند ضرر بران

خود داشته باشد و قابله نیز شهادت بدهد که
اگر افطار نکند چنان خواهد شد و با قصد و اختیار
انجمل از او صادر شود روزه او باطل است و قضا
بر او واجب است و مثل است تعنیه انجا لفتی و
اگر شک داشته باشد در اینکه چیزی روزه را باطل
می کند یا نه مثل انکه مجتهد است و ممکن نمیشود او را
فهمیدن حکم ان یا مقلد است و دست او بمجتهد
نمیرسد واجب است بر او احتیاط نمودن با مساک کردن
از ان چیز و هرگاه در فرض مذکور امساک از ان
چیز ننموده پس ظاهرا وجوب قضا بلکه لزوم کفارت است
بر او و اما جاهل مسئله پس اگر مقصر است احوط بلکه
اقوی وجوب قضا و کفارت است بر او و اگر غیر مقصر است

بر او قضا

بر او قضا و کفارت لازم نیست مطلب [illegible] در بیان اموری
چند است که مفطر نیند و با وجود این ارتکاب انها حرام نیست
ولکن موجب قضای روزه بتنهای میشوند از انجمله
افطار نمودن پیش از تفحص نمودن از این که صبح طالع
شده است یا نه که تا یقین بطلوع صبح ننموده است
افطار از برای ما جایز است ولکن هرگاه بعد معلوم
شود که صبح بوده است باید روزه ان روز را قضا
نماید و هرگاه تفحص نمود و چنان یافت که صبح طالع
نشده است و مرتکب فعل مفطری شد و بعد معلوم شد
که هنگام تفحص صبح طالع بوده قضا و کفارت هیچکدام
بر او لازم نیست و بعضی ملحق بتفحص نموده اند در حکم
مذکور کسی را که قدرت بر تفحص نداشته باشد مثل محبوس

فان مشکل است و حکم بصحت روزه در صورة مزبوره
مختص بماه رمضان و روزه واجب معین است
نه غیر ان و از انجمله افطار نمودن است بسبب اعتماد
کردن بقول شخصی که خبر دهد که صبح طالع نشده است
پس بان واسطه مرتکب شود فعل مفطری را و بعد
معلوم شود که در ان حین صبح طالع بوده که در این
صورت نیز قضا بر او واجب است و از انجمله است
هرگاه کسی او را خبر دهد بطلوع صبح و او گمان کند که
دروغ میگوید یا انکه مزاح میکند و بعد صدق
او معلوم شد پس قضا بر او واجب است مطلب [illegible]
جایز نیست افطار نمودن روزه واجب معین را
مثل روزه ماه رمضان و هم چنین است نذر معین

و قضا

و قضاء ماه رمضان هرگاه وقت ان مضیق باشد
بلکه در بعضی از انها واجب میشود کفاره مثل روزه
ماه رمضان و مثل روزه نذر معین و مثل قضا
ماه رمضان در صورت مذکوره بنا بر مشهور و ان
احوط است و اما روزه غیر معین پس جایز است افطار
نمودن ان پیش از زوال مطلقا و بعد از زوال مکروه است
افطار در غیر قضاء ماه رمضان و در ان حرام است
و بعد از زوال بحرمت مشهور بین الاصحاب وجوب کفاره است
نیز در ان و مکرر میشود کفاره بتکرر واقع شدن
موجب ان اگر واقع شود در دو روز یا در ایام متعدده
بلا خلاف بین العلماء و در یوم واحد احوط تکرار است مط
و هرگاه مردی زن خود را اکراه نماید بر جماع و هر دو صایم

باشد واجب است در کفاره بیان اکر نذر اطاعت او
نکند واکر اطاعت نماید از پس بر هر یک یک کفاره
واجب میشود مقصد نهم در ذکر علامات داخل شدن
ماه مبارک رمضان و قضاء روزه واجب است و
کفاره افطار روزه ماه رمضان است و در آن
سه فصل است فصل اول در بیان علامات دخول ماه
رمضان است بدانکه دانسته میشود حضور شهر
رمضان بچند چیز بدیدن هلال هرگاه یقینی باو
حاصل شود هر چند بدیگری نرسیده باشد پس هر که
دیدن ماه را واجب میشود بر او روزه چه شهادت او
مقبول حاکم شرع باشد و چه نباشد و بگذشتن سی روز
از هلال ماه شعبان که در آن صورت روزه واجب میشود

هر چند

هر چند ماه رمضان دیده نشود چنانچه معلوم میشود
حضور ماه شوال بگذشتن سی روز از هلال ماه
رمضان و شیاع باینکه جمعی بگویند که ماه را دیده‌ایم
بنحویکه از قول ایشان علم حاصل شود و بشهادت
دو نفر عادل که شهادت دهند بدیدن ماه هرگاه
در وصف هلال موافق باشند و قبول شهادت ایشان
موقوف بحکم حاکم شرع نیست چنانچه دانسته
شد و بحکم حاکم شرع علی الاقوی فصل دویم در قضا
روزه واجب است شرط است در واجب شدن قضا
بلوغ و عقل و اسلام و ایمان پس قضاء روزه واجب نیست
بر طفل و دیوانه و بیهوشی که خود سبب بیهوشی
خود نشده باشد بنابر مشهور و هرگاه خود سبب شده

باشد قضا نماید بنابر احوط و بر کافر مکر در وقتی کدای
جماعت صبح صادق را با شرایط وجوب درک نماید
و هرگاه در اثنای روز شرایط حاصل شود احوط
گرفتن روزه آن روز است و قضاء آن روز است
هرگاه افطار نماید و واجب است قضای روزه بر حایض
و نفسا و بر مریض چنانچه گذشت و بر کسیکه خواب رفته
باشد در تمام روز و نیت صوم در شب نکرده باشد
واما هرگاه نیت کرد و خوابید تا مغرب قضا بر او
لازم نیست و همچنین هرگاه بدون نیت صوم بخوابد
و قبل از زوال بیدار شود و نیت کند قضا بر او نیز
لازم نیست و هرگاه نیت نکند قبل از زوال قضا بر او
لازم است و بر کسیکه روزه را فراموش کرده باشد

و همچنین

و همچنین بر هر کسیکه ترک کرده باشد روزه را بعد
از واجب شدن بر او مگر در جائیکه از برای آن بدل
باشد مثل تصدق بمد در مرد پیر و زن پیر چنانکه
ذکر شد و همچنین واجب است قضا بر مرتد چه ملی باشد
و چه فطری و مستحب است موالات بلکه ترتیب در آن
و جمیع روزه مستحب است ابتدا نماید از کسیکه در ذمه
او روزه واجب باشد مگر آنکه تا در بدروزه قضا واجب
نباشد مثل مسافر و آن احوط است و وجوب قضا
فوری نیست بلکه موسع است و مضیق میشود بخوف
فوت و عدم تمکن از قضا و قضا جایز نیست تاخیر
قضاء شهر رمضان تا شهر رمضان دیگر با تمکن و اگر
متمکن از قضا نشود تا ماه رمضان دیگر قضا بر او لازم نیست

لکن لازم است کفاره افطاری هر روزی که از او فوت
شده بیک مد از طعام و ظاهر اینست که فرقی نیست در
حکم مذکور ما بین اینکه روزه از او فوت شده باشد
بسبب عذر شرعی مثل مرض و نحو آن یا بدون عذر
و هر گاه ممکن از قضا شد و تاخیر انداخت تا ماه
رمضان دیگر پس هر گاه عازم بر قضا بود در سعه
وقت همینکه وقت مضیق شد مثل اینکه مریض شد
لازم است بر او قضا و کفاره بر او لازم نیست بنابر
مشهور و احوط لزوم است و هر گاه عزم بر قضا نداشت
واجب است بر او قضا و کفاره هر دو و هر گاه تاخیر
انداخت قضا را تا ماه رمضان احوط این است که
بعد از ماه رمضان دویم روزه را بگیرد و تاخیر نیندازد
تا ماه

معذور شد

تا ماه رمضان سیم و هکذا و کفاره مکرر نمی شود
بتکرر شدن سالها بنابر اقوی و لازم است بر ولی
قضاء روزه که از میت فوت شده اعم از اینکه در
مرض موت فوت شده باشد یا در غیر آن و اعم
از اینکه بسبب عذری فوت شده باشد یا بغیر عذر
~~و اعم از اینکه بسبب عذری فوت شده باشد~~ مثل
مرض یا اینکه عمدا ترک کرده باشد بنابر احوط
و اعم از اینکه میت پدر باشد یا مادر باشد بنا
بر احوط و مشهور اینست که ولی در اینجا اکبر اولاد ذکور
میت است و جماعتی قایل شده اند که مراد بولی مطلق
وارث ذکور است و آن احوط است و بعضی زن را
داخل نموده اند و این قول ضعیف است اگر چه احتیاط

در دین مطلوب است و مرغوب فصل ستم در کفاره است کفاره
افطار عمدی ماه رمضان یکی از سه چیز است
آزاد کردن بنده در راه خدا یا اطعام شصت
مسکین یا روزه گرفتن دو ماه و هر گاه بحرام افطار
نماید لازم است بر او هر سه چیز بنابر احوط و اقوی
و سایر کفارات را بتفصیل در کشف الاسرار ذکر
کرده ایم والله الهادی الی الصواب قد وقع الفراغ
من تسوید هذه الرسالة فی لیلة ثالث شهر ذی الحجة الحرام ۱۲۳[illegible]
حرره محمد کرم [illegible]

مقابله شد من البدایة الی النهایة
بالنسخة الاصل [illegible]
ظاهرا الی محمد رضا الحسینی

[illegible]



